





# صَدِّكَ كَلِمَةً فَصِيحًا

مولیٰ امیرالمؤمنین علیہ صلوات اللہ علیہ الملک الاملین

درباب مختار از جہم انحضرت

لذا عہدہ لعلہ کاشف اسرار معانی کلمات اسلام

آقای حاج شیخ محمد تقی

بحسن ترتیب و جود تہذیب شرح صد کلمہ آنحضرت

فرمودہ و بر عموم و خصوص اہل علم و فہم

مراجعة آن لازم است

از انتشارات

کتاب فروشی علمیہ اسلامیہ

تہران خیابان ناصر خسرو

حق طبع از روی این نسخہ محفوظ است





# صَدِّكَ كُلِّهِ فِصًّا

مولی امیر المؤمنین علیہ صلوات الله الملك الامین

در باب مختار از حکم المختصر است

لذا عمده لیسار کاشف اسرار معانی کلیات اسلام

## آقای حاج شیخ عباس قمی ره

با حسن ترتیب و اجود و تحف زینب شرح صد کلیه المختصرا

فرموده و بر عموم و خصوص اسل علم و نبر

مراجعه بآن لازم است

از انتشارات

### کتاب فروشی علمیه اسلامیه

تهران خیابان ناصر خسرو

حق طبع از روی این نسخه محفوظ است

هَذَا خَيْرٌ بِالْعَبْدِ

وَفَاءَهُ كَلِمَةً جَامِعَةً

۸۱۳۷۵

۱۳۴۸

۵۳۶۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين والصلاة والسلام  
على من ارسل رحمة للعالمين وبعث لتتميم مكارم اخلاق  
المؤمنين وعلى اهل بيته الطاهرين الطيبين

وبعد جنين گوید این فقیر فی بضاعت عباس بن محمد رضا القمی ختم الله  
لها باحسنى والتعاونه که گنجی نیست که بهتر از این باشد که او می در خزان  
دل نهان و در گوش خود آنرا گویند این دولت را بیکار جاسم و حکم بالف و در ربان  
و جواهر فاضله است که از معدود بلاغات و مشیر فصاحت اکبر آیات الهی

و باب دیدن علم جناب رسالت پناهی سیدنا و مولانا الامام امیر المؤمنین  
علیه من القیامات و ایتمات عدد و الائت نهایی اخذ و القاط شده باشد  
لأن کلامه علیه السلام الکلام الذی علیه منحة من  
العلم الالهی و فیه عبقة من الکلام النبوی صلی الله علیه و آله  
و من در چند سال قبل بشر کلمات قصار آنحضرت را که در باب اخراج البلاغات

در کتاب

جمع کردم بترقیب حروف بخی و مخفی شرحی باندازه بضاعت خود بر آن نوشتم تا درین  
ایام که بغیض زیارت یکی از دوستان قدیمی خود نال شدم بخاطر مر رسید که صد گله از این  
امانت شریفه انتخاب کنم و از هدیه آنجناب نمایم .

فَقَدْ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ مَا أَهْدَى الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ هَدًى أَفْضَلَ

مِنْ كَلِمَةٍ حِكْمَةٍ زُيْدَهُ هُدًى أَوْ نَزَدَهُ عَنْ رَدِّی

لاجرم این صد گله را جمع نمودم و بفارسی مخفی شرحی بر آن نمودم و غالباً در ذیل کلمات

یکی دو کلام از کلمات حکیمانه که غالب آنها از خود اخذ گشت ذکر نمودم و هر جا بجا

یکی دو سه شعری از اشعار عربیه یا فارسیه بجا شدم تا هر کس از آن انتفاع ببرد امید که

فیضش تمام و ذخیره این هم بکثیر الاثام گردد .

فَقَدْ هَوَّاهُ وَتَوَّاهُ بِأَلْفَةٍ وَبِأَلْفَةٍ كَيْفَ يَجِئُكَ وَمَا تَوْفِيقِي

بِأَلْفٍ عَلَيْهِ وَتَوَّاهُ بِأَلْفَةٍ وَبِأَلْفَةٍ كَيْفَ يَجِئُكَ وَمَا تَوْفِيقِي

این که در این کتاب از این اشعار و در دو حدیثی که در این کتاب منقول است بجا شدم تا هر کس از آن انتفاع ببرد امید که

فیضش تمام و ذخیره این هم بکثیر الاثام گردد .

فَقَدْ هَوَّاهُ وَتَوَّاهُ بِأَلْفَةٍ وَبِأَلْفَةٍ كَيْفَ يَجِئُكَ وَمَا تَوْفِيقِي

این که در این کتاب از این اشعار و در دو حدیثی که در این کتاب منقول است بجا شدم تا هر کس از آن انتفاع ببرد امید که

فیضش تمام و ذخیره این هم بکثیر الاثام گردد .

فَقَدْ هَوَّاهُ وَتَوَّاهُ بِأَلْفَةٍ وَبِأَلْفَةٍ كَيْفَ يَجِئُكَ وَمَا تَوْفِيقِي

قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كُلُّ أَوَّلِ آلَةٍ الرَّبَّاسَةِ سَعَةِ الصَّدِّ  
 اَلْت رِیاست گشادی سینه است بدانکه بیس محتاج است بچند امر یکی جود و کرم و سخا  
 و سیم که اتم امور است معصراست و آن فضیله است مندرج در تحت شجاعه  
 که آن توه تجل و متوش شدن نزد و رو و حادث نموده و شاد اند عظیمه باشد  
 کلمه دوم أَحِبُّ جَبِيكَ هُوَ نَأْمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضًا  
 هُوَ مَا أَوْ أَنْ يَنْصُ بَغِيضًا هُوَ نَأْمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ جَبِيكَ هُوَ مَا  
 دوست دارد دوست خود را دوست داشتنی برمی و مدارا مراد آنکه تفریط  
 محبت او کن و او را بر جمع اسرار خود مطلع گردان شاید آنکه گردد و دشمن  
 تو روزی از روز ما و دشمنی کن با دشمن خود دشمنی برفق و ملائمت حاصل آنکه  
 جای صلح باقی بگذرانند آنکه انواع دشمنی را با او بکاربری و از هر گونه فحش و  
 بدگویی بمیان آوری شاید که او بگرد و دوست تو روزی از روز ما و آن  
 موجب شرمندگی و ذل است و شود پس در حُب و بغض از حد اعتدال بیرون  
 مرو و از جاده خیر الامور و سطهما پای بیرون منه .

قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَا تُطْلِعْ  
 صَدِيقَكَ مِنْ بَيْتِكَ إِلَّا عَلَى مَا لَمْ يَطْلِعْ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرْكْ  
 فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا هُوَ مَا

رجوع بر شاد القلوب دلی صفحه ۲۸ طبع می بخانه اسلامیته شود تتمه ابیات در اینجا مذکور است .

یعنی حضرت صادق (ع) فرمود بعضی اصحاب فرمودند که مطلع مکران دوست خود را بر سر خود مگر بر آن ستر که اگر مطلع شود بر آن دشمن تو ضرر رساند تو چه کنی گاه شود که دوست دشمن گردد روزی و از اینجا اخذ کرده سعدی که گفته هر آن ستر یک داری باد وستان در میان من و چه دانی که وقتی دشمن گردند و هر یک که توانی باد دشمنان کن باشد که روزی دوست گردند

تَحْظُوا فِي حَقِّ غَيْرِهِمْ تَحْظُوا فِي حَقِّ غَيْرِهِمْ  
 یا یکنوی کنید در عقب و نسل دیگران تا مراعات شما شود و نسل شما بدان آید عزیزین که اگر آنچه در دنیا است بعنوان قرض و استیفاء است چه بسیار مشاهد  
 و حیوان شده که ساینکه ظلم کردند بر داند مردمان ظلم می کرد با حقاب ایشان  
 و حیکه خراب کرد خانه های مرد مرا خراب کردند خانه او را و بکذا بکس  
 بگیری مال مسلمان و چه حالت ببرند بابت فریاد بر آری که صلی فی نیست  
 ممکن بد بصرزند مردم بنده که فرزند خویشیت بر آید تباه  
 پدر مرده را سایه بر سر فکس خدایش بنفشان و خدایش بکن  
 اگر باب را سایه رفت از سرش تو در سایه خویشین پرورش  
 بحال دل خشان و سرنگر که روزی تو دشتی با منی مگر  
 فرودماندگان را درون شاد کن ز روز فرودماند که یاد کن  
 أَحْصِ الشَّرَّ مِنْ صَدِّ غَيْرِكَ بِقَلْبِكَ مِنْ صَدِّكَ (کفر)  
 قطع و دور کن شر بدی را از سینه غیر خود بکن آن از سینه خود



کلمه نهم دهم

این کلمه شریفه دو معنی دارد یکی آنکه در دل خود قصد بدی بر مردمان ممکن نماند  
نیز برای تو نیست بد کند چه آنکه دل بدل راه دارد . دوم آنکه اگر خواستی نمی  
مکن تو در مردم تاثیر کند و دست از شر و عمل بد خود بردارند اول خود را ملاحظه کن  
اگر آن عمل در تو میباشد از خود دور کن تا موعظه تو تاثیر کند و مردمان کار بد را ترک

کنند  
فَإِنَّ الْمَوْعِظَةَ إِذَا أَخْرَجْتَ مِنَ الْقَلْبِ خَلَّتْ فِي الْقَلْبِ  
وَإِذَا أَخْرَجْتَ مِنْ حَجَرِ اللِّسَانِ لَمْ تَجَاوِزِ الْأَذَانَ  
یعنی همیشه موعظه از دل بیرون نشود و جل در دل شود و در آن اثر نکند و هر گاه از  
جهت زبان باشد از گوشها تجاوز نکند حاصل آنکه

تا بگفتار خود عمل کنی هیچ در دیگران اثر نکند

کلمه نهم اذ ارذل الله عبداً حطرت عليه العلم  
چون روزی دست سازد خدا بخالی بنده را در میان خلقان بواسطه عدم سلوک

او در طریق فرمان حرام کند بر او علم را و از این نعمت عظمی او را محروم فرماید  
شَكَوْتُ إِلَى وَكِيعٍ سَوْفَ يَحْضُرُنِي فَأَرْشِدُنِي إِلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي

وَعَلَّاهُ بَابُ الْعِلْمِ فَضْلٌ وَفَضْلُ اللَّهِ لَا يُؤْتَاهُ عَمَلٌ

کلمه ششم اذ اتم العقل نقص الكلام  
چون تمام و کامل شد عقل مرد نقصان یافت کلام او زیرا که کمال عقل بسبب

قال عا لیت شعری ایتی شئی ادرک من فانه العلم بل ایتی شئی فات من ادرک العلم

ضبط قوای بزیه و استعمال آنهاست بمقتضی آراء محمود و مخزون کردن فعل و قول  
خود است میزان اعتبار و چون در اینجا کلفت و شرایط بسیار است لاجرم تکلیف  
کم شود بخلاف آنکه اگر تسخیر سخن گوید. نظامی گفته :

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پرتوان زد  
ولهذا فرموده اند که هرگاه دیدید مردی را که سکوت بسیار کند و از مردم فرار نماید  
بسوی او روید که تفتی حکمت میکند. نظم

تامل کنان در خطا و صواب به از اثر خایان حاضر جواب  
کمال است در نفس انسان سخن تو خود را بجفت از رسوا کن  
کم آواز هرگز بسنی نخل جوی مست بهتر که یکوده گل  
از حضرت باقر العلوم ع روایت که فرمود جز این نیست که شیعیان و دوستان  
ما زبانهای ایشان لال است و فی الحدیث

سَلَامَةُ الْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ

یعنی سلامت آدمی در نگه داشتن زبان او است (شعر)

مجال سخن تانیسابی گوی چه میدان نیانی نمدار گوی  
گویی و منه تا توانی قدم زانه از پیرون و زاندازه کم  
(کلید هفتم)

إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَذْرَاكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْ شُكْرِ الْإِقْدَةِ عَلَيْهِ

هرگاه قدرت یافتی بروشن خود عفو کن از تقصیر او و قرار بده عفو از او را شکرانه آنکه

او تسلط یافتی

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

یعنی حق تعالی فرموده که عفو و بخشیدن شانزدن بهتر است بر سزاکاری و درایت شده که عفو و گذشت زیاده نیکند مگر عزت را پس گذشت کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند و حکما گفته اند که گناه بر چند بزرگتر است فضیلت عفو کننده بیشتر است و نیز امیر المؤمنین (ع) فرموده

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَفْذَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ

یعنی سزاوارترین مردمان عفو آنکس است که قدرش بر عقوبت کردن بیشتر باشد بدنی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من است

(کلمه نهم)

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ الْيَتِيمِ فَلَا تَقْطَعُوا أَعْصَاهُمْ بِقُلُوبِكُمْ

چنین رسیده بشما طرفهای یتیمی پس مرمانید یعنی منقطع نسازید پاران آن یتیم را یتیمی شکرگزاری و بجزای آن (بدانکه) بجزای آن نعمت یعنی نشان بخشش نعمت هم و شاد و نودن پاران و صرف کردن آنرا در مصرفی که منعم بآن را ضعیف باشد از صفات خبیثه و باهش شقاوت آدمی است در عقی و موجب مرمان و سلب نعمت است و در دنیا

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كُفِّرَتْ زُرَّتْ

عَذَابِي لَشَدِيدٌ

۱- اطراف طایفه جمع طرف بحسب طایفه است آن حال نباشد و جمع طرف باید از اطراف بخوانی

اگر شکر گزارید بر آینه زیاده میسوزد البته شمار او اگر کفران ورزید و ناسپاسی کنید همانا -  
عذاب من سخت است

اگر شکر کردی بدین ملک مال به مالی و ملکی رسی بیسزدال  
نه خود خوانده در کتاب مجید که در شکر نعمت بود بر مزید  
و در کتاب گلستان است که اجل کائنات از روی ظواهر آدمیت و اذل موجودات  
سگ و باغیان خردمندان سگ حقشناس به از آدمی ناسپاس  
سگی را قلعه ای برگزافرا موش نگر و در گزنی صد نویش سنگ  
و گر عری نوازی سفید ایرا باندک چیزی آید با تو در جنگ  
(کلام سوم)

اِذَا قُضِيَ اَمْرٌ اَفْعَمَ فِيهِ فَاِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيْدِ اعْظَمُ مِمَّا تَخَافُوْنَ<sup>(۱)</sup>  
چون برتری از کاری پس واقع شود در آن کار به ناسپاسی خدرا کردن و خود را کجا بدین  
از آن امر خوف بزرگتر است از آنچه میترسی از آن زیرا که بیم بلا و فکر در خلاصی  
از آن اصعب است از وقوع در آن بسبب طول زمان خوف و مستغرق شدن  
نگر در بدیهات و امثال آن و این نسبت بامورات و نیویه است و الا بلا نانی  
مستغرقان بر اضعاف آنچیزیکه متوقعست  
(کلام سوم)

اَنْتُمْ لِرَبِّكُم بِالْاِيْمَانِ بِالْاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا بِاللَّهِ وَرَزَقْنَاْكُمْ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ نَسُواْ اٰيَاتِ اللّٰهِ اُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاٰثِرُوْنَ  
(قال رحمه الله) پس ای کسانی که ایمان آورده اید به خداوندی که روزی شما را رزق داد و شما را از نعم او فراموش کردید و اینانند کسانی که پاداش خواهند گرفت

طلب کنید فردا آمدن روزی را بصدقه دادن

يَا أَيُّهَا اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَلْيَنْفِقْ مَا آتَاهُ اللَّهُ  
وهمیکه تعیین کند که عوض آنچه میدهد جایش میآید جو انفرادی خواهد کرد و در عطا کردن زیر کار  
میداند بدل این عطا باو میرسد در دنیا و عقیبتی وَالْيَدِ أَشَارَةٌ فِي قَوْلِهِ  
تَنْزِيلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ

یعنی همین معنی اشاره نموده آنحضرت که فرموده فردا میآید یاری دادن بقدر مؤنه  
کسانی بار و هم فرموده إِذَا أَمَلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالْصَّدَقَةِ  
چون در ویش و فیترا کشید تجارت کنید با خدا تعالی بدادن صدقه فان الله یجری  
المصدقین

کلمه یازدهم أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى

شریفترین اقام غنی و توانگری ترک متا و آرزو است زیرا که آن لازم  
قاعتت و قاعت مستلزم غنی بدلیل القناعة کثر لا یفنی قاعتت گنجی است که  
مقام نمیشود. کلمه دوازدهم إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُضَّةٌ  
ضیاع کردن اوقات فرصت و فراغت را به بیکاری و کسالت باعث غصه و

دیکمی تنگدست گرفته شد بر او روزی او پس باید اتفاق کند از آنچه داده او را خدا. نقلست است که جناب امیرالمؤمنین  
سقایت تخی فرمود در عرض یکای از خویش آنرا برایش دست فرودان و نماند چون خواست بر آن اظهار نماید که ساقی  
بر در خانه آمد آنحضرت انش را بسال داد و شب گرسنه خوابید - شاعر عرب گفته و چه خوب گفته

جاء بالقرص من لاه جنسیه و عاف البقعام و بر سوخت . قاعاد القرص المیزه علیه القصر من الغرض الکرام کوب

انده است در آنوقت که فرصت از دست رفته و کار گذشته است پس حائل  
آنست که اوقات فراغ خود را عینیت شمرد و نگذارد که بخود از دستش برود و سنی  
المثل : **إِنَّهُمْ زَوَّالُ الْفُرْصِ فَإِنَّهَا تَمُوتُ مَعَ السَّيَّابِ** یعنی در مثلت که  
عینیت بشمرید فرصت را چه آنکه زمان فرصت میگذرد مانند گذشتن ابر (۱)

تا تو انستم ندانستم چه سود  
چونکه دانستم توانستم نبود  
**وَفِي الْحَدِيثِ مَنْ سَاوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ** (۲)

چنانکه طاعت امروز گیر  
که فردا جوانی نیاید رسی  
قضای روزگاری زمین در بود  
که هر روزش از پی شب قدر بود  
من آنروز را قدر نشناختم  
بدانستم اکنون که در باختم  
بقضت بدادم ز دست یک  
چه چاره کنون جز تنیم بجاک  
چشمیت در آمد بی روی شب  
شبست روز شد دیده بر کن خواب  
کنون کوش کاب از کمر گذشت  
نه وقتی که سیلابت از سر گذشت  
مکن عمر ضایع با فسوس و حیف  
که فرصت عزیز است و الوقت ضیف (۳)

کلمه سیزدهم **الْأَسْجَابُ بِمَنْعٍ مِنَ الْأَزْدِ يَأْتِي**

یعنی بخشش کرد قرص نان خود را در حالتی که سبزه های نازنینش از دستش می پرود و کمر است داشت از خوردن طعام  
ملاحظه سائل آنکه گرسنه بود پس چون قرص نان میگرد داد و جو من قرص خورشید باسان برگشت و قرض دهنده گرسنه گشت  
کنده است. ۱- قال العزقصر من ان تعلم کل ما یحس کبیت حلقه فقل لا یتم فالاسم. ۲- قال یابن ادم انما  
انت ایام مجرعه فاذا مضی یوم مضی بضعک. ۳- قال ع. الفرصه سریه العفوت بطیة العفوه.

عجب و خودپسندی منع میکند از زیاده کردن هنر چرا که کسیکه تصور کرد کمال -  
 هنر برادر خود و آنکه بغایت قصوای آن هنر رسیده دیگر در پی از دیار و کجیل آن بر  
 نیاید و بان حال میماند بهمین معنی است نیز کلام آنحضرت  
 عَجَبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ یعنی عیب آدمی بنفس خود یک  
 از دشمنان عقل اوست (۱)

بچشم کسان در نسیب کسی	که از خود بزرگی نمید بسی
مگو تا بچویند شکرت هزار	چه خود گفتی از کس توقع مدار
بزرگان نکر دهند در خود نگاه	خدای منی از خویشتن منم خواه
پس از آمد آن بهنیر جمله پوست	که پنداشت چون پشمغزی در پوست

پس کسی که طالب کمال و از دیار هنر است باید خود را همیشه ناقص ببیند و در  
 تحصیل کمال بر آید و الا ناقص خواهد ماند. چه خوب گفته شیخ سعدی در این مقام

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چه پنهانی دریا بدید
که بجائی که دریاست منم چمیتم	گر او هست حقا که منم میستم
چه خود را بچشم حقارت بدید	صدف در کنارش حق جان پرید
سپهرش بجائی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شا هوار
بلندی از آن یافت کان پست	در غیبتی کوفت تا هست شد

۱- قال ۱، المتواضع كالودبة يجتمع فيها قطرة وقطر غيرة والمخبر كالزبوة لا تدر عليها قطرة ولا قطر غيرة.

۲- قال ۲، آياك دصد مجلس فانه مجلس قلعة.

کلمه ۱۴: الْحَجْرُ الثَّانِي مِنْ عَجْرٍ عَنْ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَالْعَجْرُ هُمَنْهُ  
 مَنْ ضَيَّعَ مِنْ ظَفَرِيهِ مِنْهُمْ عَاجِزٌ تَرِيں مردم کسی است که عاجز باشد  
 از بدست آوردن برادران و عاجز تر از این کس اکتبی است که ضایع کرد و از  
 دست داد و آندوست و برادریر که بدست داشت. روایتی که حضرت رسول<sup>(ص)</sup>  
 از قتل جعفر بن ابیطالب بگریست و فرمود: المرء کثیر باخیه یکی از دانیان گفته که برنگ  
 خبر موت یکی از برادران من من میرسد گو یا که عضوی از من ساقط میگردد و قال الله  
 اَخَالَه اَخَالَه اِنْ مِنْ لَآ اَخَالَه كَسَاعِ إِلَى اَلْهَبِ نَغِيرِ سِلَاحٍ  
 وَ اِنْ اَبْنِ عَمِ الْقَوْمِ فَاَعْلَمُ جَهَنَّمَ ۱۱) فَهَلْ يَهْضُمُ الْبَازِي نَغِيرَ جَبَاحٍ  
 پس شایسته است که انسان دوستان خود را از دوست نهد بخصوص دوستان قدیمی  
 و ابناء پدر خود را (۲)

قَالَ اَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَوْدَّةُ الْاَبَاءِ قَرَابَةُ بَنِي الْاَبْنَاءِ وَ هُنَّ  
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثُ يَطْفَيْنَ نَوْرِ الْعَبْدِ مِنْ قَطْعِ اَوْ ذِي اَبِيهِ  
 وَ غَيْرِ شَيْبَةٍ وَ رَفَعَ بَصَرَهُ فِي الْحَجْرِ اِنْ مِنْ غَيْرِ اِنْ يُوْذَنُ لَهُ  
 یعنی رسول خدا فرمود سچیز است که خاموش بنماید نور آدمی را یکی آنکه شخص قطع  
 کند دوستان پدرش را یعنی دوستی با ایشان را ببرد و دیگری آنکه تغییر دهد سفید

۱- تبخیر قیاسی و در طبع سابق حاجت میجو نیست . شعرائی

۲- قال انا احتج القرابة الى المودة ولا احتج المودة الى القرابة

۳- قال من كرم امره بكائه على ما يضره من زمانه و حسنه الى اوطانه و حفظ قديم اخوانه



سوی خود را از پیری سیم آنکه بلند کند چشم خود را و نظر آنکند در حجره ما و خانه ما بدون آنکه ما دون باشد در دایمت که حضرت صادق ع افضل بن بسیار را دوست میداشت و غیره و افضل از اصحاب پدر نیست و من دوست میدارم که شخص اصحاب پدرش را دوست بدارد (کلمه یا نزد هم)

اغْقِلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رِعَايَةٌ لَا عَقْلٌ رِوَايَةٌ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ

در یاد چیز را چون بشنوی از او بر یافتن رعایت<sup>(۱)</sup> که آن تدبیر در فهم معنی است ز دریافتن روایت که مجرد نقل لفظ باشد بدون تدبیر معنی آن مانند قرائت قرآن اگر مردمان همان را و بیان علم بیاورند و مراعات کنندگان آن کم فرموده اند حدیث تدبیر خیر من الف تدبیر یعنی یک حدیث که بعضی بدانند معنی آن را کمیتراست از هزار حدیث که روایت آن کنی و معنی آنرا ندانی

أَنْ يَخْبُرَ عَلَى الْأَذَى وَالْإِثْرَ قَدْ أَبَدَا

کنایه از آنکه از کاره و در خیر و بدی و نایب و نایب از دنیا و از آن بماند و چشم پوش و چشم آن کن و اگر نه خوشتر و نشو می هرگز و همیشه سبب است چشم و طبعی زندگی کنی زیرا که طبیعت دنیا مشوب است بکاره و من و الذی ترضی سبب باده کلها کیست آنچنان کسی که به پستی تو تمام شوی و طبیعت او را (شعر)

تخل چو زهرت نماید نخست ولی شهید گردد و چو در طبع رست

۱- و گفت معنی سخن در نگاه داشتن از عقل نمودن و مناسبت

شنیدم که وقتی سحرگاه عید زکریا آمد برون بایزید  
یکی طشت خاکسترش بی خبر فرو ریختش از سرالی بسرا  
همی گفت ژولیده دستار و کف دست سبزه مالان برود  
که ای نفس من در خور آتشم ز خاکستری روی درسم گشتم  
بزرگان نکردند در خود نگاه خدایی از خوشن بین خواه  
طریقت جز این نیست درویش را که انگذه دارد تن خویش را

کلمه هفتم  
أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَنْكَرْهَتْ نَفْسَكَ عَلَيْهِ  
بهترین عملها آن عملی است که نفس نداشت باشد و باکراه و اجبار بدارد  
او را بر آن مانند قیام لیل در هوای سرد و روزه در هوای گرم و بکند بهمین معنی است  
أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَخْشَرُهَا یعنی افضل عملها آن عملی است که مشقت بر  
نفس زیادتر باشد سعدی گفته بزرگوار پرسیدم از معنی این حدیث  
أَخَذِي عَذْوَانِي فَتَلَسَّسَ الْفَتَى بَيْنَ جَنَبَيْكَ گفت حکم آنکه هر آن  
که بروی احسان کنی دوست گرد و بر نفس را که هر چند مدارا پیش کنی مخالفت  
زیاده کند (شعر)

فرشته خوی شود آونی کم خوردن و گز خوردن چو بھائم بوفد چو جواد  
مرا و هر که بر آری میطع امر تو شد خلاف نفس که فرمان بد چو یافت ترا

کلمه هجدهم  
أَفْضَلُ الزُّهْدِ اخْتِائُ الزُّهْدِ

نافضترین زهد که اعراض است از متاع دنیا پنهان داشتن آنست از اطلاع

مردم تا دور باشد از فحاطه سمع و ریاضه آنکه جهر بعبادت و زهد است کسبت  
که از ریاضه سالم بماند گویند مضور مردی را دید و افق بیاب خود در حالیکه در میا  
پیشانیش آثار سجده است گفت تو بطمع مال بر در خانه من ایستاده با آنکه  
در میان جبهه تو چنین درمی است بریغ حاجب کجاست بی چنین است لکن  
در همت قلب است (سحر)

کلید در و دوزخ است آن نما که بر چشم مردم گزاری دراز  
اگر خبر بگویم و جاده است بد و دوزخ نشاندن سجاده است  
ریاضت کش از بر نام و غرور که طبل نمی رازد با ملک دور  
کلمه نور و رسم اکبر القیب آن یقین ما فیک مثله  
بزرگترین عیب تو آنست که عیب کنی مردم را بچیزیکه مثل آن در تو باشد بمان  
ای عزیز من که عیبجوی مردم کردن از علامات نباشد نفس و ناست طبع  
و عیبناک بودنت چه بر عیب داری طالب اظهار عیوب مردمست و در  
حدیث نبویست که هر که ظاهر کند عمل ناشایست کسیر امتی است که خود بجا آورد  
و تجربه ثابتست که هر که بنام عیبجوی مردم نهاد و ایشانرا رسوا کرد و خود را  
بی اعتماد پس احمق آنکس است که خود بزرع عیب الوده و سر تا پای معصیت  
فرود گرفته چشم از عیوب خود پوشیده و زبان بعیوب مردم گشوده  
همه محال عیب خویشتر اند طعنه بر عیب دیگران چه زنند

مکن عیب خلق را بخرد و مند فاش      بعیب خود از خلق مشغول باش  
منز عیب خلق ای فرومایه پیش      که حیثیت فرو و زدن عیب خویش  
گرفتم که خود هستی از عیب پاک      تعنت مکن بر من عیب ناک

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ نَظَرَ فِي غُيُوبِ غَيْرِهِ فَأَنكَرَهَا  
ثَمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ قَدْ لِكَ الْأَخْوَ بَعْثُهُ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى (ع)  
فرمود که هر که نظر کند در عیبهای دیگران و زشت شمرد و پسندد از ایشان و بکن  
از خودش انقباض را پسندد چنین کس عینِ احمقست      وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرِ آيَاتِهِ عَنْ مُحَاسِنِهِ وَ  
جَعَلَ مَسَاقِيدهَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَكَرِهَهُ مُحَالَةً الْمُرْضِي عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ  
بطرف بستانش گفته شدی      دو پنجم داو شیخ سرور دی  
یکی بر عیب مردم دیده کشا      دوم بر مزین کن از خود پسندی

(کلمه بیستم)

الْأَوَانُ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةُ وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ فِي  
أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ الْأَوَانُ مِنَ النِّعَمِ سَعَةُ الْمَالِ  
وَأَفْضَلُ مِنَ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ نَقْوَةُ الْقَلْبِ

۱- قال امیر المؤمنین (ع) الاثر اربعون مساوی الناس ویرکون حاسنهم کما تیج الذباب الموضع الفاسدة من الحسد  
ویرک الصبح . ۲- قال (ع) من عاب نفسه فقد رغب في نفسه و من عاب کربا فقد وضع نفسه . وقال (ع) لا  
تسب من العیة و انت صدیق فی السر .

همانا از جمله بلا و محن فقیری و پیمیزیست و سخت تر از فقری بیماری بدست و سخت تر از بیماری بدن بیماری دل است و همانا از جمله نعمتها فراخی مالست و بهتر از فراخی مال صحت بدن و افضل از صحت بدن پرهیزکاری دل است از در اول

قَالَ تَعَالَى يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ  
(کلمه بیست و نهم)

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَائِدَ فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُّوا اللَّوْثَ وَابْتَوُا الْخَرَابَ وَاجْتَمَعُوا لِلْهَنَاءِ  
همانا از برای خداست فرشته ای که ندا میکند در هر روزی که بزرگاید از برای -  
مردن و بنگنید از برای خراب گشتن و جمع کنید از برای فانی شدن یعنی  
عاقبت زایدن و بنا کردن و جمع نمودن مردن و خراب شدن و فاسد گشتن است

وَقَدْ أَخَذَ الشَّاعِرُ فِي قَوْلِهِ

قَلِيلٌ عُثْرُنَا فِي دَارِ دُنْيَا وَمَتَّجِنَّا إِلَى بَيْتِ التَّرَابِ  
لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ لِدُّوا اللَّوْثَ وَابْتَوُا الْخَرَابَ

(سعدی)

دریغ که بمیب بسی روزگار	بروید کل و بشکفتد نو بچار
بسی تیر و دیماه و ارد بهیشت	بیاید که ما خاک باشیم و خشت
تفرخ کنان بر هوای و هوس	گدشتیم بر خاک بسیار گس
کسانیکه از ما غیب اندر اند	بیانید بر خاک ما بگذرند
پس از ما بسی کل و بد بوستان	نشینند با یکدیگر دوستان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الْعَرَبُ  
كَلِمَةُ لَبِيدٍ الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَا اللَّهُ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا خَالَةَ زَائِلٌ  
یعنی رسول خدا را، فرمود که راست ترین کلمه که عرب گفته قول لبید شاعر است  
که گفته بد آنکه بر چیزی سواي حق تعالی ناپیروز فانی خواهد شد و هر نعمتی آخر الامر زایل  
بر طرف خواهد شد (کلمه طبیعت و دویم)

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قُلٌ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا وَاشْتَكَ مِنْهُمْ  
اگر نبوده باشی حلیم و بردبار پس بتجلف خود را بر بردباری بردار پس بدستی  
کست کسی که شبیه سازد و خود را بگروهی گمراخته نزدیک شود که باشد از ایشان  
و این مطلب موافق تجربه و عیانست که هر که متعلق با خلاق قومی شود و از ادب  
ایشان اخذ کند کم کم از ایشان شود چنانچه مشاهد شده که اعراب ساکن بادیه  
و مردمان قروی و بیابان نشین مدتی که ساکن در شهر و بلد شدند و محالطه با  
اهل شهر کردند بعد از زمانی شبیه بساکنین بلد میشوند و طبیعت ایشان برگردد  
بلکه بالاتر از این مشاهده میشود که حیوانات وحشی مانند یاز و تازی بخوا  
ریاضت و انس با آدمی طبیعت قدیم خود را فراموش می کنند و طبیعت  
دیگر پیدا می نمایند حتی آنکه نقل شده که عضد الدوله دیلمی ره شیرازی داشت  
که آنهارا تعلیم کرده بودند که مثل تازی با آنها صحبت میکرد و این از عجایبست  
زیرا که شیران حیوانات از انس با انسان کلام طبیعت و سقویم  
إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ

وَبَنَّتْهُ وَإِنْ أَلَا جَلَّ جَنَّةُ حَصِيَّةً هَمانا باهر انسانی دو ملک موکلت  
که نگهداری میکنند آنرا پس چون باید تقدیر او بگذرانند او را با تقدیر او دیگر  
نگهداری از او ننمایند و بدرتیکه اجل یعنی تدتیکه برای انسان تعیین شده که باید تا  
آن مدت باقی باشد سرسیت استوار و همین معنی است قول آنجناب (کفی با-  
لاجل حارساً) در روایتی که بر درج آنحضرت نقش بود :

ای یوچی من الموت افتر یوم لم یقدر ام یوم قدر  
یوم لم یقدر لا اخشی الوغی یوم قدر لا یغنی الحذر

کلامیت و چهارم (۱)

أَوْضَحَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَذْكَانِ  
پست ترین علم انعم است که بایستد بر زبان و نمودی نشود بل و بالاترین علم آنست که  
ظاهر شود آثار او در جوارح و ارکان حاصل آنکه علم با عقل نیست و در خودست و اما  
علمی که مجرد لفظه لسان باشد و عقلی با آن نباشد ناقص است بلکه ناهشود سبب  
اغوی جابلان گردد و سبب آنکه گویند این حرفها که این عالم نیکوید اگر واقع دارد  
چرا خودش بان عمل نمینماید.

لَوْ كَانَ فِي الْعِلْمِ مِنْ غَيْرِ النَّفْسِ شَرَفٌ لَكَانَ أَشْرَفَ كُلِّ النَّاسِ الْإِنْسَانُ  
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ مَنْ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ  
فَإِنْ أَجَابَ وَإِلَّا آرَتْكَ

یعنی علی علیه السلام فرمود که علم بویسته است با عمل پس هر که علم پیدا کرد عمل هم  
بگذرد و علم آواز میکند عمل را پس اگر جواب داد علم میماند و اگر نه کوچ و رحلت میکند  
علم چند آنکه بیشتر خوانی چون عمل در توفیق نادانی  
نه محقق بودند و نشنیدند چهار پایی بر او کتابی چند  
آن تخی مقرر آنچه علم و خبر که بر او سیزست یادتر  
(کلام حبیب و حکیم)

أَوَّلُ عَمَلٍ خَيْرٌ مِنْ عِلْمٍ أَنْ النَّاسَ أَنْصَارُ عَلَى أَنْجَائِهِمْ  
اولی عوفی که حاصل میشود شخص برود بار به سبب حملش لشکر مردمان یاری کنند  
اویند بر نادانان و آن کسی بر او سفاهت و خیروی کرده و این مطلب موافق  
تجربه است همین معنی است قول آنجناب و با حکم قرن التفتیه بیکر الانصار علیه  
یعنی سبب علم کردن از نادان بسیار می کند برای خود یاری کنندگان بر آن را  
گویند الا شیروان از ابو ذر می پرسید که علم چیست گفت علم نمک است  
که چون حروف آنرا بر گردانند طبع شود چنانکه هیچ طعامی بدون آن طبع مزه ندهد  
پس خلق بی علم جمال نیاید.

بر که زهرت و شرک بخشش	با تو گویم که حبیب غایت علم
بر که سنگت زندم بخشش	کم مباش از درخت سایه فلک
همچو کان کریم ز زنجش	بر که خراشیدت جگر نجش



## کلامیت و نظم و سبک

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَرَأَ الْعَقْلُ حَسَاءً بَارِئًا سَخَرَ خَلْقَ  
خَلْقِكَ بِحُلُمَاتٍ وَقَارِلَ هَوَاكَ بِعَفَلِكَ

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حلم بپوشش سترگنده است و عقل تشبیه  
برنده است پس بپوشان رخه خلق خود را بحلم خود و قارل کن باهوی و هوس خود و سخر  
عقل خود (کلامیت و سبک)

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ لِّسَارِيهِمْ وَهَمٌّ لِّبَنَائِهِمْ

اهل اینجهان مانند کاروانینند که میسیرند ایشان را و حال آنکه ایشان هستند در دنیا  
کران یعنی هر چه از عمر ایشان میگذرد با خرت نزدیک میشوند و ایشان قارل از کار  
آخرتند و آنکه که منزل قبر میرسد از خواب بیدار میشوند مانند کسی که در کشتی  
نشسته اند و تجمیل سیر می کنند و هیچ لغفت نمی شوند.

ای دریده استین یوسفان کرک بر خیزی از این خواب گران  
گشته کرگان بر کی خوابی تو میدارند از غضب اعضا تو  
باش تا از خواب بیدار گشته و نشاء خود گرفته است گشته

و نیز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که دنیا را در نظر آنکه  
آبجیل یعنی نفس در آن است و نفس از سبک است و خفای آن است.

ای که چرخ در شست و در شوی گران چرخسوز و دیایی  
خشت بالین کور باد آورده ای که سر در کنر حبس بالی  
خفتت زیر خاک خواهد بود ای که در جاسه خواب سنجابی

تا در این گله گو سفیدی هست      نشیند اجل ز قصابی  
 دست و پایی بزن بچاره و جمد      که عجب در میان غرقابی  
 کی دعای تو مستجاب شود      که بیک روی در دو محرابی  
 بدری نیماز توان رفت      جز بستمغری و او ای  
 کلمه بیست و هفتم      یَنْشِ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُذْوانُ عَلَى الْعِبَادِ  
 بدو شایسته برای سفر آنسرای ستم کردن بر بندگان خدای بد آنکه با جمیع  
 طوایف عالم ظلم قبیح و از همه معاصی اعظم است و در کتاب الهی واحادیث  
 اهل بیت رسالت پناهی دهم عظیم و تهدید شدید بر آن شده و در حدیث است  
 که ( الظلم ظلمات یوم القیمه ) یعنی ظلم ظلمتها و تاریکیهای روز قیامتست  
 تقو بر چنان ملک و دولت بُو      که لعنت بر او قیامت بود  
 نماز ستمکار بد روزگار      بماند بر او لعنت کردگار  
 لب تشنگی مظلوم را گویند      که دندان ظالم بخوابند کند  
 سخاوتی که فقیرین کنند از پست      بخوابش تا بدگوید کس است  
 خبری است که ظلم و جور در یکجا است بدتر است در نزد خدا از شخصیت سال گناه  
 که از ظلم و جور و البته از ظلم باز میایستد چه مستحق است حق البته استقام بر ظلم  
 که شد و منافات ظالم را بدمیند  
 اگر بد کنی چشم نیکی مدار      که هرگز نیارد گز انجو ز بار  
 بنده ارم ای در خزان کشته بخو      که گندم ستانی بوقت درو

رطب نادر و چوب خرزبره بار چه تخم افکنی بر همان چشم دار

(کلمه بیت و هشتم)

الْبَخْلُ جَامِعٌ لِّسَائِي الْجُبُوبِ وَهُوَ زَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سَوَاءٍ  
صفت نخل جامع بدیها و معاریست که کشید شود بسبب ادبوی هر بدی و این مطلب  
مسلم و تجربت و یکیکه مراجه کند بکتب اخلاق خواهد داشت که بسیار از ذایل از توابع حکمت  
قال أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَوْثِقَاتُ ثَلَاثُ شَيْءٍ مَطَاعٌ وَهُوَ يَتَّبَعُ  
وَأَعْجَابُ الْمَرْءِ يَنْفِيهِ

یعنی حضرت باقر (ع) فرمود که ثلاث گفته گان سه چیز است یکی نخل یا هر صیقه اطاعت  
آن شود و دیگر هوی و هوس که دنبال آن گرفته شود و سیم عجب کردن و نازیدن  
آدمی بنفس خود

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسٌ هُنَّ كَمَا أَقُولُ لَيْسَتْ لِبَخْلٍ رَاحَةٌ  
وَلَا إِحْسَادٌ لَذَّةٌ وَلَا لِمُلُولَةٍ وَفَاءٌ وَلَا لِكُنْ أَبِ مَرْقَةٍ وَلَا لِبُؤْسِ فِئَةٍ

یعنی حضرت صادق فرمود پنج چیز است که چنانست که من میگویم نیست از برای  
بخیل راحت و نه از برای حسود لذت و نه از برای پادشاهان وفاء و نه از برای  
دروغگو مردت و آدمی و بزرگ نمیشود شخص بقیه بخیر و (۱) و آیات و اخبار در

زنت نخل بسیار است و بس است در زنت آن پنج بخش را در عالم  
دست نیماشد و مردم حتی اولادش از او ستفزد و اهل عیالش پیوسته

چشم برکش گشاده اند که در غزایش جامه های کهن بدرزند و لباس نواز خرد و سیاه  
چینی بربند چه بزرگان گفته اند سیم بخیل از خاک دقتی بیرون آید که او در خاک رود

بخیل تو انگر بدینار و سیم طلسمی است بالای گنجی مقیم  
و بخیل را بعد از مرگ کسی یا نکنند چه هر کس را که در زندگی او نانش نخورد در مردگی نانش

نبرد پس بخیل بچاره در دنیا خوار و در عقبی گرفتار است. کلمه طبیعت و سیم  
تَوَقُّوا الْبِرَّ فِي آوَلِهِ وَنَلْقَوْهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَعَمَلِهِ

فِي الْأَشْيَاءِ آوَلُهُ يُحْرِقُ وَآخِرُهُ يُوْرِقُ  
نگه دارید خود را از سر مار اول آن که او از فصل پاییز باشد و اخذ قبول کند

سر مار در آخر آن که او ایل فصل بھار باشد چه آنکه سر تا تاثیر می کند در بدنهای پستان  
تأثیر میکند در خشت او لش میوزاند و بر گھارا میریزاند و آخرش بر گھارا سبزی

کند و میرویاند و قریب بهین کلمات شریفه از رسوخدا (۳) نیز نقل شده و منظم آورده  
کلمت پیغمبر باصحاب کبار تن میوشانید از باد بهار

کلا نچ بابرک درختان می کند باتن و جان شما آن می کند  
و ستر این مطلب آنستکه خریف<sup>۱۱</sup> طبیعت مرگ دارد و ربیع طبیعت حیوة را بعلاوه

آنکه بدن که در تابستان بمرغاهادت کرده تا گمان سرمای زمستان بر او  
دارد میشود مسام و باغ را می بندد و امراض مانند سرفه و زکام و امثال آنها

در بدن پیدا میشود مثل آنکه اگر کسی از جای بسیار گرم یک دفعه بجای سرد منتقل شود  
۱- طبیعت مرگ سرد و خشک است و طبیعت حیوة گرم و تر است چنانکه معلوم است.

و اما چون از زمستان منقل شود به بهار بسبب آنکه عادت برمای بسیار -  
 کرده از سردی اعتدال ربیعی ضرری نمی بیند بلکه نشاط در او حاصل میشود  
 کلمه سی اُم ثَمَرَةُ الْفَقْرِ بِطِ النَّدَامَةِ وَ ثَمَرَةُ الْخَيْرِ السَّلَامَةُ (۱)  
 فایده تفسیر در کارها و اوضاع خرم در آنها پیشانی و ندامت است و فایده احتیاط  
 در امور سلامت و خرم عبارتست از دور اندیشی و پیش بینی کردن در  
 امور و فراهم کردن کارهای خود و استراحت از غل آن بقدر امکان  
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الظُّفْرُ بِالْخَفَرِ وَالْخَفَرُ بِالْجَالَةِ الرَّايِ وَالرَّايُ  
 بِتَضْيِيقِ الْأَسْرَارِ یعنی امیر المؤمنین (ع) فرموده که ظفر با خفر و خفر با جاله رای و رای با  
 و خرم مقرونست بچولان دادن رای و اندیشه و رای مقرونست بفتح کردن  
 اسرار و بگشودن آنها .

و قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ النَّبِيِّ تَكُونُ السَّلَامَةُ مَعَ  
 الْحِكْمَةِ تَكُونُ النَّدَامَةُ وَ تَكُونُ الْإِسْرَارُ تَكُونُ الْفَقْرُ وَ تَكُونُ الْخَيْرُ  
 فِي تَجَنُّبِ بَيْنِهِ یعنی حضرت صادق (ع) فرموده است که سلامت در کنار حکمت  
 است و با جهل ندامت و پشیمانیست و اسرار در پنهان کردن است و خرم در  
 خوابیدن و رسیدن به وقت است و تاتی در کارها

نزد تاتی همان بر تاتی  
 که اندر تاتی زبان آساید  
 و تاتی بسیار بخت کشید  
 و تاتی در کارها

۱- قال (ع) خرم من لم یفقه البطر بالقرع عن العی للعاقبة و التهم باحدا و هو حی ایضا لکنها .

کلمه ۳۱ انجبر الغصب في الدار وهن على خراياها

بودن سنگ مغضوب در سرای کرواست بر خرابی آن برای این مطلب  
شاهد و عیانست و محتاج نقل حکایت پیشینان نیست هر لسی که مرجع  
کند برمان خود و رفتار خاصین و ظالمین و هاجت کار آنها را بدقت بگوید  
این مطلب بر او معلوم خواهد شد و عبرت خواهد گرفت

قال عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَغْيُ اخْرُودُ الْمُلُوكِ

بسی بر نیاید که بنیاد خود	بجدا آنکه نبند و بنیاد بد
خرابی کند مرد بشیر زن	نه چند آنکه آه و سیه زن
چراغی که سیه زنی بر فروخت	بسی دیده باشی که شهری بسوزد

و از اینجست است که سلطان محمود غزنوی میفرمود که من از سیه شیر مردان اقتدر  
نمیترسم که از دو کپیر زمان

چون که ظلم دارد آن بویقا	که باشد و عای بدش و رقا
خواری که بفرین کند است	نحوه باش تا بدنگر گشت
میان بر او است کرد کار	میان بر او است کرد کار

(کلمه سی و دوم)

الْحُكْمُ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ رَأْفَةٌ فَهُوَ كَالْحَيَّةِ عَلَى رَأْسِهَا

حکمت شده نیست پس فراگیر حکمت را و اگر نه از اهل اتفاق باشد  
پس برگاه کلام از حکمت یا نصیحت موختی از کسی شنیدی آنرا در یافت

مکن و اگر چه گویند آن منافق یا مشرک باشد  
 قَالُوا أَنْظِرْ لِي مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ لِي مَنْ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةٌ كُلِّ حَكِيمٍ <sup>یعنی کلمه حکمت گمشده</sup>  
 هر حکیمی است از بود و زهر حکیم نفست که فرمود من از هر چیزی صفت  
 نیک او را اخذ نمودم حتی از سگ و کرب و خوگ و غراب گفتند از سگ  
 چه آموختی گفت الفت او را با صاحب خود و وفاء او پرسیدند از غراب  
 چه آموختی گفت شدت اهر از و حذر او را گفتند از خوگ چه گرفتی گفت بکوری <sup>(۱)</sup>  
 او را در حواج خود پرسیدند از کرب چه آموختی فرمود حسن نفخه و خلقی ارادار <sup>مستطیل</sup>

(کلمه سی و ستویم)

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالِطَةً إِنْ مُتُّمْ مَعَهُ أَبْكُوا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُمْ  
 حَقَّ إِلَيْكُمْ چنان بگو معاشرت و مخالطه کنید با مردمان که اگر میرید در  
 اشغال بچینید بر شما بجهت خوشتر قاری و مکارم اخلاق شما و اگر زنده باشید  
 میل کنند بسوی شما و اشتیاق ملاقات شما داشته باشند پس بجا نبریزین

منه دل بر این دولت بخورند	بد و د دل خلق خود را مسوز
چنان زی که ذکرش تحسین کند	چو مرد می نه بر کورت لغزین کند
خرابی و بدنامی آمد ز جور	بزرگان رسند این سحر از جور
بد نیک چون برد می بگذر	همان به که نامت به نیکی برزد

روایت شده که حسن بن سوال نصف علم است و مداراة یا مردم نصف عقل است و میانه روی در معیشت نصف مؤنه است

رَبِّ عَزَّ وَجَلَّ اَذَلَّهُ خُلُقُهُ وَذَلِيلَ اَعَزَّهُ خُلُقُهُ یعنی علی علیه السلام فرمود بسا عزیزیر که خوار کرد او را خلق او و بسا ذلیل و خواریر که عزیز گردانید او را خلق او (کلمه سی و چهارم)

اَلدُّنْيَا اِذَا رُمِيَ لَا اِذَا رُمِيَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَاَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ اشْتَبَعَ نَفْسَهُ فَاَعَقَمَهَا دنیا سیرای گذشتگاه و رگبزر آخرتست نه جای بکشت کردن و اقامت نمودن و مردمان در دنیا دو - صنفند یکی آنکه فروخت نفس خود را بمتاع دنیا و هلاک ساخت او را در عقبه و دیگر آنکه خرید نفس خود را از دنیا بزیاد تقوی و آنداد ساخت او را از بند های دنیا و هلاکت عقبی

(کلمه سی و پنجم) رَأَى الشَّيْخُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْعُلَامِ اندیشه پیردانا دوست تر است نزد من از جلدات و مردانگی نوجوان توانا زیرا که رأی پیر صاحب تدبیر صادر میشود از روی عقل و تجربه و آن سبب اصلاح فتنه بلکه موجب اطفاء بسیاری از فتن است بخلاف جلدات نوجوان که غالباً مبستنی است بر تعثر و القاء نفس در امور محکمه که سبب اشغال نار حرب و هلاک جمعی شود لهذا ابو طیب گفته .

الرأى قبل شجاعة الشجعان هو اول وهى المحل الثانی



فاذاهما اجتماعا نفس حرة بلغت من العبداء كل مكان  
زیر پیر کس بر گرد که کار آزموده بود ساکن  
در اندینا دروین زیبای جوانان شمشیر و پیران بر  
جوانان پیل افکن شیر گیر ندانند دستان روباه پیر

(کلیسی و ششم)

رَبِّ مُسْتَقْبِلَ يَوْمٍ مَا لَيْسَ بِسَدِيدٍ بَرُّهُ وَمَغْبُوطٌ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ قَامَتْ  
بِوَاكِبِهِ فِي آخِرِهِ لِمَا كَسَبَتْهُ اسْتِقْبَالَ كُنْتَهُ اسْتِ رُوْزِ رَكْمِ نَيْسِ شَيْتِ  
کننده بر آن روز یعنی آنروز را پایان نگیرد و بسا کسیکه در اول شب بحال  
او غبطه و رشک میروند و در آخر شب برخاستند گریه کنندگان از غرض تنه  
از خواب غفلت و عدم آخرت آری حیات دنیا است

کرم سالم صیحت به بخت و قائل عسری به الباق  
امسی و امست غنچه قلعه و اصبحمت تنه الناسه  
طوبی لمن کان موازیه یوم یلاقی ربه راجعه  
شخصی همه شب بر بجا کر چون صبح شد او مرد و بیار بجا

قَالَ عَلِيٌّ السَّلَامُ لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقِيَ خَلْقَهُ إِلَّا الْإِنْسَانِيَّةَ  
وَالْإِنْسَانِيَّةَ يَنْبَغِي أَنْ تَرَاهُ مُعَافِيًا إِذَا سَقَمَ وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذَا فَقَرَ  
یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نباید که شایسته نیست آدمی و توفیق پیدا کند

۱- نیز شایسته است که هر کس که سرودگوی قیام بالکسر جمع آن و قبل کل عبد عند العربین و الامه قیده

بد و خصلت سلامت و دولت چه آنکه درین سلامت و عافیت است  
که تا کمان میسینے اورا که ناخوش گردید و هم می بینی تو انگر را که درین غنّه  
و ثروت بود که ناگاه فقیر گردید

کلمه سی و هشتم

رَسُوْلُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَكِتَابُكَ اَبْلَغُ مَنْ يَبْلُغُ عَنْكَ  
فرستاده تو از برای پیغام ترجمان عقل تو است و نامه تو بلیغ ترین کسی است  
که سخن گوید از جانب تو چه بسا است پیغام برنده رسالت بخوای که باید و نیاید  
او آنگند و کم و زیاد کند لاجرم خللی در پیغام وارد شود که گاهی شود سبب  
بلا که فرستنده شود بخلاف نامه و فی معنی کلامه قول الشاعر :

تَجَرَّبَ اَوْ اَمَّا كُنْتَ فِي الْاَمْرِ مَسْلًا      فَبَلِّغْ آراءَ الزَّجَالِ رَسُوْلُهُمَا  
و رَوِّ وَفَكَّرْ فِي الْكِتَابِ فَاَتَمَّا      بِاطْرَافِ اقْلَامِ الزَّجَالِ عَقْدُهُمَا (۱)

کلمه سی و هشتم

الرَّهْدُ حِكْمَةٌ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللهُ تَعَالَى لِكُلِّ اَنَّا سَوْاعًا  
مَا فَا تَكْفُرُوْا لَا تَفْرَحُوْا لِمَا اَنَا كُفْرُوْا مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي لَمْ يَفْرَحْ  
بِالْبَاقِي فَقَدْ اخَذَ الرَّهْدُ يَطْرَقِيْهِ

زهد مندرج است در میان دو کلمه از قرآن مجید و آن اینست که حق  
سبحانه و تعالی فرموده تا اندوهناک نشوید از آنچه فوت شد از شما و شاد مگردید

۱- قال انا عا ثمانية ايشاء تدل على عقول اربابها الهدية والرسول والكتاب وقال لع انا ذلاردت  
ان تحسم على كتاب فاعاد النظر فيه فاما تحسم على عقولك

با آنچه عطا کرد و بشما و کسی که اندوختن نشد بر چیز گذشته و شاد نخست بایده  
پس محقق است که فرا گرفت زهد را بر دو طرف آن و اخذ نمود تمام زهد  
را و انحضرت در کاعذاین عباس مرقوم فرمود

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ بَسَّرَهُ ذَلِكَ مَا لَيْكُنْ لِيَقُونَهُ وَيَسْؤُرَهُ قَوْلُهُ  
مَا لَمْ يَكُنْ لِيَنْدِرْ كَهْ فَلَيْكُنْ سُورُوكَ مَا لَيْتَ مِنْ إِخْرَاكَ وَلَيْكُنْ  
أَسْفَلَ عَلَى مَا فَاتَتْ مِنْهَا وَأَمَّا لَيْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تَكْثِرْ بِهِ فَرَحًا  
وَمَا فَاتَتْ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا وَلَكِنْ تَهَمَّكْ فِيهَا بِهَذَا الْمَوْتِ  
یعنی بعد از حمد و صلوات بدان بدستیکه آدمی را سرور و خوشنودی بسیار  
یافتن چیزی که نبوده از او فوت شونده چه در قضای الهی تقدیر یافته بود که با  
برسد و اندوهناک و بد حال میکند او را نیافتن چیزی که نباشد و او را  
آن کند و آنرا باید چه هم بکلم قضای الهی تقدیر آن برای او نشده بود  
پس باید سرور و خوشحالی تو بآن چیزی باشد که از آخرت بدست  
کنی و دوزخ و اندوه تو بآن چیزی باشد که از فوائد آخرت از تو فوت  
شده الاجرم بد آنچه از فوائد و منافع دنیاست آوری زیاد و خوشحال  
مباش و آنچه از تو فوت شده از آن پس از برای آن اندوختن و در  
جزع مباش و اهتمام و اندوه تو در کاری باید که بعد از مرگ بکار آید  
این عباس بعد از مطالعه این مکتوب شریف گفته که من بعد از کلمات  
رسوخد از هیچ کلامی نفع نبردم مثل آنچه از این مکتوب نفع بردم.

(کلمه سی و نهم)

سُوِّوْا اِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَحَصِّنُوْا اَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَادْفَعُوْا  
اَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالِدُّعَاءِ ملک خود گردانید ایمان خود را یعنی حفظ آن  
نمایید بدارون صدقه و اسرار سازید اموال خود را از تلف شدن و دزد  
برون بدارون زکوة چه آنکه هیچ مالی تلف نخیشود و در صحرا و دریا مگر به ندان  
زکوة دفع کنید موجهای دریای بلارابد عاجه آنکه دعا سپر بلا و سلاح متون  
است وَاللَّعْنَةُ يَوْمَ الْبَلَاءِ وَقَدْ اُبْرِمَ اِبْرَامًا یعنی در حدیث  
است که دعا بر طرف میکند بلار او حال آنکه محکم شده باشد

کلمه چهلیم سَيِّئَةٌ تَسُوُّ لَكَ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةٍ تَجِبُكَ

گناه و سینه که ترا بد حال کند بجا آوردن آن و از آن پشیمان شوی بهتر  
است نزد خدا ایتقالی از حسنه و نیکوئی که عجب آرد ترا و آن بیایی چه آنکه -  
ندامت بر سینه توبه و حاجی آنست بخلاف عجب بر حسنه که ملکست

وَفِي الْحَدِيثِ ثَلَاثُ مُهْلِكَاتٍ شَخْطُ مَطَاعٍ وَهَوَى مُتَّبَعٍ وَ  
اِغْتَابُ الْمَرْءِ نَفْسِهِ یعنی سه خصلت بپاک کننده آدمی است :  
بخل یا حرصیکه اطاعت آن شود و هوس و هوس که دنبال آن گرفته شود  
و بان خواهشها عمل شود و عجب و ناز کردن آدمی بنفس خویش و در خبر  
است که دو نفر داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون از مسجد  
شدند فاسق از چند صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان و سبب این بود که غا


داخل شد و بیاد خود میآید و در این فکر بود و فکر فاسق در پریشانی از گناه  
و استغفار بود.

گمنگار اندیشه ناک از خدای بسی بهتر از عابد خود نمای  
که آرزو بگر خون شد از سوز درد که این تکیه بر طاعت خویش کرد  
بذانت در بارگاه غنی سرافکنی به زکبر و منی  
بر این آستان عجز و مسکینیت به از طاعت و خویشین بنیت

(کلام چهل و یکم)

شَتَّانَ بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٌ نَذَّهَبَ لَذَّتُهُ وَ تَبَقِيَ تَبَعَتُهُ وَ عَمَلٌ  
نَذَّهَبَ مَوْئِنُهُ وَ تَبَقِيَ أَجْرُهُ چقدر دور است باین دو عمل یکی آن  
عملی که برود لذت آن و بماند وزران و آنچه تابع آنست از شقاوت اخرویة  
و دیگر آن عملی که برود رنج و تعب آن و بماند مزد و ثواب آن کلام ۴۲  
شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ بِدْرَيْنِ بَرَادِرَانِ أَخْلَسَ اسْتِ كَتَفِ  
کرده شود برای او چه آنکه بهترین برادران آنخل است که با او در مقام صفا  
و انبساط باشد و آخر آنکه باید برای او تکلف کرد معلوم شود که برادر صفا  
و صدق نیست و کسی که چنین باشد شر تر از خواست رسو بخدا (۴۳) فرمود  
الْمُؤْمِنُ سِيرَ الْمُؤْنَةِ يَعْنِي مُؤْمِنٌ كَمْ مُؤْنَةٍ اسْتِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ آورده که شخصی  
میجان جناب سلمان رضی الله عنه شد سلمان فرمود که اگر نبود که رسو بخدا  
نهی از تکلف فرموده تکلف میکردم برای تو پس نان و نمکی آورد میجان گفت

اگر سحری با ملک بود خوب بود سلمان مطهره خود را کرد گذاشت و سحر  
خرید پس از صرف طعام میهمان گفت ای محمد که خدا ما را قانع گردانید  
سلمان فرمود اگر قناعت بود مطهره بگردانید

کلام چهل و سیم  صِحَّةُ الْحَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ

صحت بدن و تندرستی از کمی حسد است زیرا که لازم حسد افراط غم و  
و خرنسست در بدن و افراط آن موجب پشیمانی و هزال شود و حسد و خنط  
از غم و اطمینان نیست و پیوسته با تش حسد میوزد.

حسد از غم آب شیرین خلق پیایی رود آب تلخش بخلق

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقْلُ النَّاسِ لَذَّةُ الْحَسَدِ وَ  
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَسَدُ لَا يَسُودُ وَفِي الْمَثَلِ  
كُنْ لِلْحَسَدِ حَسَدُهُ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حسد  
لذتش از مردم دیگر کمتر است و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که حسد  
سیادت و بزرگی پیدائی کند و در مثل است که بس است برای حسد و بجا  
حسد او وقال الشاعر

اصبر على حسد احمسود فان صبرك قائم كالتائر انك لنفسها ان لم تجد ما تاكله  
الاتا سخا اهی بلا هر حسد که آن بخت برگشته خود در بلا  
چه حاجت که باوی کنی که او را چنین دشمنی در قفاست  
(کلام چهل و چهارم)

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ وَالْحُجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ  
 وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ وَجِهَادُ الْمَرْئَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ  
 نماز آنچه رسید که بان تقرب جوید هر بر هر چیز کاری و حج جهاد هر ضعیف است<sup>(۱)</sup>  
 و از برای هر چیزی زکوة است و زکوة بدن روزه است چه آنکه زکوة  
 در مال مستلزم نقص آنست در ظاهر و نفوذ آنست در باطن همچنین روزه  
 باعث کسوفه شهویه و غلبه قوای روحانیه و پاک شدن نفس است  
 از کدورت شیطانی و جهاد زن نیکوئی معاشرت او باشد و هر ش است زیرا  
 که لازمه آن جهاد کردن با نفس نافرمانست و در مقام و گردانیدن آنرا  
 در اطاعت شوهر کما چیل و حیم  الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ  
 طمع بندگی است پاینده زیرا که طمع مستلزم تقید و اطاعتست  
 هر کسیر که محل طمعست ما و احم که طمع باقی باشد و نیز آنحضرت فرموده  
 الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذَّلِيلِ یعنی آدم طمعکار و در بند ذلت است و از  
 حکم جماعه است  
 الطَّمْعُ فَقْرٌ حَاضِرٌ<sup>(۲)</sup>

تغف و عیش و آلاک طامعاً فما قطع الاعناق الا المظامع  
 قناعت کن ای نفس برانگی که سلطان و درویش بینی کی  
 چرا پیش خسرو و بنواش و چه کیس و نهادهی طمع خسروست

۱- در روایت بسیار وارد است که حج جهاد ضعیفاست و ما نیم ضعیفا

۲- قال (ع) ما وضع احمدیه فی طعام احمد الا ذل

کلمه اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم

وگر خود پرستی شکم طبله کن  
و نیز امیر المومنین رع افروود

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِيعِ

(سعدی)

یکه گریه در خانه زال بود	که پیوسته بهجور و بد حال بود
روان شد بهجانبسرای امیر	خلایمان سلطان زودش تیر
برون جبهت و خون از نقش میکید	همگفت از بهول جان میدید
که گر چشم از دست این تیرینا	من و کنج ویرانه سپهر زن
نیز ز عسل جان من خشم خویش	و قناعت کو تر بد و شاخ خویش
خداوند از آن بندۀ خویش	که راضی بصتم خداوند نیست

عَظِيمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يَصْغُرُ الْخَلْقُ فِي عَيْنِكَ

بزرگی آفریدگار تو کو چکست میگرداند مخلوق را در دیده تو و در بعضی نسخ عظیم به  
صیغه امر اند باب تفهیل است یعنی بزرگ گردان خالق را در نظر اعتبار  
خود تا کو چکست گرداند مخلوق را در چشم تو

چنین دارم از پیر و استده یاد	که بشویده سیر بصیر انهداد
بدر از فراقش سخن زود و سخت	سپهر را ملاست بگرد و گشت
از آنکه که یارم کس خویش خواند	و گر با کسم آشنائی نماند
بخشش که تاقی جهانم نمود	و گر هر چه دیدم بخالم نمود



بصدق چنان بر نهادم قدم که بنیم جهان با جودش علم  
و گیر با کسم در نیاید نفس که با او نماند و گرجای کس  
کز هستی خود خبر داشتی هر غلظت نیست پذیرا هستی

آورده اند که یکی از اهل عرفان گفتند فلانی زاهد است گفت در چه چیز  
گفتند در دنیا گفت دنیا نزد حق تعالی بقدر پریشانی است پس چگونه اعتبار  
توان کرد زبرد او و باید زهد در شئی موجود باشد و دنیا تر و من است  
است و بشنیده است که در نیامدن دنیا در نظر آن عارف باین مرتبه  
عظمت و جلال حق تعالی بوده در نظر او قل الله ثم در ثم

عجب داری از سالکان طریق که باشند در جگر معنی غریب  
خود از ناله عشق باشند مست ز کوفتین بر یاد او شسته و دست  
شب و روز در جگر سو و آواز ندانند ز آشفته شب ز روز  
سحر که بگریند چنانکه آب فرو شویر اندر دیده شان کمال ترا

(نظر بر این معنی)

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشَّكْرُ زِينَةُ الْإِسْفِ  
عفت و بارساز عفت فقر است و شکر زینت تو است شکر است  
قَالُوا الْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ قَوْلٌ بَاطِلٌ وَالنِّعْمَةُ بِغَيْرِ شُكْرِ جِدٌّ عَاطِلٌ  
یعنی بزرگان گفته اند که علم بیک عمل قول باطل است عفت بدون شکر گزاری  
مثل کردن خالی از زینت و کلو بند است بدانکه عفت عبادت است

از مطیع شدن قوه شهویه قوه عاقله را تا آنچه را که امر نماید متابعت کند و از آنچه که طغی کند اجتناب نماید و چقدر شایسته است از برای شخص فقیر که هفتاد و هفت روز نیت خود کند و قطع طمع از خلق نماید و الهائی را آنچه در دست ایشانست نگیرد و بگوید

ما آبروی فقر و قناعت بخیریم	با یاد شه بگوی که روزی مستقدرا
یکی را تب اندر صاحب دلان	کسی گفت شکر بخواد از فلان
بگفت اسی پیر طغی مرد غم	به از جور روی ترش برد غم
شکر عاقل از دست انحراف	که روی از بگتر بر او سر که کرد
کسیر که درج طمع در زشت	بنیاید کبس عجد و حیا کر زشت
توقع بر اندر بر مجلس است	بر آن از خودت تا نازد است


(کلمه چهل و هشتم)

يَسْتَدْنَاهِ السَّيِّئَةَ لَنُكَونَ اَلْفَرَجَةَ وَنَحْنُ تَضَائِقُ حَلَا السَّيِّئَةِ  
يَكُونُ الرَّخَاءُ نَسْرُوْا بِاِيْن رَسِيْدِيْن سَحْتِيْ كَمَالِيْن اَسْت وَنَسْرُوْا بِاِيْن  
شماره آن مخلقه های بلا آسانیش است

قَالَ اللهُ تَعَالٰى قَاتَ مَعَ الصَّيْرِ لِيْبِرَ اِلَّا مَعَ الصَّيْرِ لِيْبِرَا  
یعنی تنهائی فرموده که بدرستی که با دشواری آسانیت و باز فرموده که همانا با  
دشواری آسانیت

وَقَالَ اَمْبُرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنَّ لِلنَّكَبَاتِ غَايَاتٍ لَا بُدَّ اَنْ يَنْتَهِيَ

إِلَيْهَا فَإِذَا أَحْكَمَ عَلَى أَحَدِكُمْ فَلْيَطَّاطِهَا وَلْيَصْبِرْ حَتَّى يَجُوزَ فَإِنْ  
إِغْمَالَ الْحَبْلَةِ فِيهَا عِنْدَ إِقْبَالِهَا زَانِدٌ فِي مَكْرُوهِهَا  
یعنی امیر المومنین علیه السلام فرموده که همانا برای بکستهای روزگار  
نهایتی است که لابد و ناچار باید بان نهایت برسد پس هرگاه استوار و  
محکم گردید بر یکی از شما با پست کند سر خود را از برای آن و صبر نماید تا بگذرد  
همانا بکار ببرد و جسد و تدبیر در آن در هنگامی که رد نموده است زیاد  
میکنند و ر کرده آن

ایدل صبور باش و مخور خم که عاقبت این شام صبح گردد و این شب صبح شود  
کَلِمَةُ حَيْلٍ وَنَحْمُ  عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا اسْعَدَ بَعْدَكَ  
عیب تو مستور و پوشیده است مادمی که یاری کند تو را بخت و طالع  
بخلاف آنکه اگر بخت برگردد و طالع سرنگون شود و محاسن حقیقی نیز عیب  
محموب شود چنانچه آنحضرت نیز فرموده

إِذَا أَقْبَلَتْ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهَا وَإِذَا أَدْبَرَتْ  
عَنْهُ سَلَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ یعنی چون روی نهاد و دنیا بر کسی آید  
میدهد با و نیکوئیهای دیگر آنرا چون پشت گردانید از او میر باید از او  
محاسن و نیکوئیهای بعضی او را. (۱)

گویند و ایامی که بر آنکه را بخت و طالع مساعد بود و رشید و راجی جعفر بن سحر

۱- قال ع: انما الدنيا اسل من انال دولة قبلت فاستغوا بالله و اسبروا فان الارض لله و الناس رسله

بر یکی قسم میخورد که او افصح است از قس بن ساعده و شجاعتر است از عمار  
ابن طفیل و اکتب است (یعنی نویسنده تر است) از عبد الحمید (۲) و  
سیاسی تر است از عمر بن الخطاب و خوش صورت تر است از مصعب بن  
نزیر با آنکه جعفر خوش صورت نبود و افصح است (یعنی خیر خواه تر است)  
برای من از حجاج برای عبد الملک و سخی تر است از عبد الله بن جعفر و  
عفیض تر است از یوسف بن یعقوب و چون طالع ایشان سترگون  
نماد را شکر شد حتی او صافی که در جعفر بود و کسی منکر آن نبود مانند کیاست  
و سخاوت او حاصل آنکه مردم ابناء دنیا و طالب متاع این جهانند پس  
در هر که یافته اند او را دوست دارند و برای او کمالات و مجاساتی نقل کنند  
و از عیبهای او چشم پوشند بلکه عیبهای او چشم ایشان در نیاید چه  
(چنین الرضا عن کل عیب کلینه) پس حال مردم دنیا پرست چنانست  
که شاعر گفته

۲- این اشخاص در این اوصاف هر کدام معروف و ضرب المثل بوده اند و عبد الحمید شیخ مردان بن محمد  
است که در کتابت و ادبیت مهارتی تمام داشته بخیر گفته اند تحت القاب بعد بحمید و تحت این حمید ابن  
ابو الفضل محمد بن حمید قتی معروفست با ادبیت و کمال که در علم فلسفه و نجوم و ادب و حدیث و تفسیرش بوده و او را صاحب  
میگفتند و از اتباع اوست اسمعیل بن عباد که بلاخط مصاحفت او با ابن حمید او را صاحب بن عباد می گفتند  
عبد الله است و نیز می گفتند قتی صاحب پیدا و سفر کرد چون مراجعت نمود گفتند فقدا در اینجا نیافتی گفتند  
فی البلاء و انما استاد فی البلاء

دوستند آنکه رازمانه نوحشت و دشمنند آنکه رازمانه فکند

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسُ أَرْبَاءُ الدُّنْيَا وَلَا يَلَامُ  
الرَّجُلَ عَلَى حُبِّ أُمَّهِ (کلمه پنجاه ام)

الْفَقِي الْأَكْبَرُ الْيَاسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ تو انحری بزرگتر و عظمای  
اکبر بی نیاز است از آنچه که در دست مردم است بد آنکه استغفار و یأس از  
مردم از جمله اوصاف شریفه و شرف مؤمنست و غنای حقیقی عبارت از آن  
است روایتست که مردی اعرابی موعظه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
خواست آن سرور فرمود که هر وقت نماز میکنی نماز کسی کن که دنیا را وداع  
کند زیرا که چه میدانی که نماز دیگر خواهی بود و چون سستی کنی سختی بگویی که  
نباید عذر آنرا بخواهی و مأیوس باش از آنچه در دست مردم مانده است  
و تمایز وی لعبد اللہ بن المبارک الزاهد

قد احسنوا استرخا من غده و در و اح	و اتصلان امیر و وزیر و ذی سمع و اح
بغاف و کفاف و قوع و صلاح	و حجان الیاس متناحا الی ابواب النجاح
اگر و کاو بدست و ذی نزع	یکی امیر و یکی وزیر نام سنج
بدان قدر که کفاف شش و قدید	روی نان جوی امیر و وزیر
مزار بار از آن به که اندی و خرد	که بر میدی و بر ناکسی سلام

(کلمه پنجاه و یکم)

الْفَقِيهِ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَا يَقْطِرُ النَّاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَمْرُهُمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَكَفَرُوا مِنْهُمْ مِنْ مَكِيدِ اللَّهِ . دانا و تمام و انا کسی است که  
 تو میزد نکردند مردمان را از رحمت و آمرزش خدا و یوس نکردند ایشان را  
 از رحمت و آسایش از خدا و این نکردند ایشان را از عقوبت و عذاب خدا  
 پس بر حکیم آگاه لازمست که مرض بر نفسی را تشخیص نماید و بدوی مخصوص  
 آن آثرها بجهت نماید پس کسی را که خوف غلبه کرده بر جاء معا بجهت نماید و کسی را که  
 امانی و رجایای کاذه غلبه کرده و باین سبب دیگر گشته و روی بجاه و معاصی  
 آورده مانند اکثر مردمان او را بتنازیه خوف تأویب کند و هرگاه از وعد و وعید  
 از وعید نیز حدیث کند و هرگاه وصف جنت نماید از جحیم نیز ذکر کند چنانچه در  
 قرآن مجید برین ترغیب است با او ترهیب است و هر گجا بشا رقت بر آید  
 باید از رقت و اگر وعد است مقابل او وعید است اگر خوف بر جحیم است  
 باید القاب است اگر الا تقنطوا من رحمته الله است فلا یأمن مکر القبر است  
 و بکذا چنانچه بر تامل بصیر عقی نیست و فی دعاء الاغتساح و ایتة فی کتب  
 التوحید و التمسک فی توضیح الصفو و التمسک و التمسک فی توضیح  
 التمسک و التمسک یعنی در دعای استسح است که من یقین دارم ای خدا که  
 تو در مقام صفو و رحمت از رحمت الراجحین میباشی و در مقام عذاب از نهیست  
 عقوبت کنندگان سخت تر میباشی .

کلنجاه و دیم قوت الحاجة أهون من طلبها الى غیر آهلها  
 قوت شدن حاجت آسانتر است از طلب نمودن از غیر اهلش و طلب

معلومست که نرسیدن شخص ب حاجت خود بهتر است از طلب کردن آنرا از  
مردمان لایم بی اصل و نشان زیرا که در آن طلب غالباً عدم وصول است -  
ب حاجت و معذرا موجب زیاده تی ذل سؤال است از ایشان و گاهی شود که چشم  
زبانی نیز بآن علاوه کنند و لهذا گفته اند الموت احلی من سؤال (لایم) پس شایسته  
است که آدمی قانع و عاقل باشد و از اشتغال لایم و تازنه بدولت سبید  
کان و امثال ایشان حاجه بخواهد.

محالست اگر سفته قارون شو	که طبع لیسیمش و گر کون شود
محالست در نفس مرد کریم	گرش زرن باشد چه نقصان
و گر خود نیابد جو اندونان	مراجش تو آنکس بود همچنان
اقسم بالله لمض النوى	و شرب ماء القلوب الماسه
احسن بالانسان من ذل	و من سؤال الاوجه الكاسه
داسغن بالله کن ذالغنى	مخبطا بالصفقة الراسه
طوبى لمن قضى ميزانه	یوم یلاقى ربه راجحه
حافظ آب رخ خود بر در بر سفته مرز	حاجت آن به که بر قاضی حاجت بریز
حکما فرموده اند اگر آب حیات بآبرو فروستند و ناسخه که مردن بخت	
به از زندگی بخت	(نظم)
برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن	مزد ز منت هر سفته بار بر گرد

بیک در دوز و نفوس نزدست و بماند ابد الذر عابر گردن  
 کلمه پنجاه و سیوم **فِي تَقْلِبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ**  
 در گردش احوال چون انتقال از بندی بسته و از اقبال به اوبار و از غنی به فقیر  
 و هکذا بالعکس و همچنین در نزول شدائد و محن معلوم میشود جواهر مردمان چه  
 گردش روزگار بمیزد بوی امتحانست که آنچه در کون آدمی است ظاهر میگردد  
**فَصْنَدُ الْأَمْتَحَانِ كَمِيزُ الرِّجُلِ أَوْ يَمْنَانِ (۱)**

بایام تا بر نیاید بے نشاید رسیدن بغور کس  
 لا تخمدن امرء حتی تحجر به و لا تدنیه الا بحجر غریب  
 نه بر که بصورت نیکو است سیرت زیبا در اوست کار اندرون دار و نه پست  
 (شهر)

توان شناخت بجز در شمال مرو که تا کجاش سیده است پایگاه علوم  
 ولی زباطش امین مباحث و غره مشو که ثبت نفس نکر و بسا لها معلوم

(کلمه پنجاه و چهارم)

**قَالَ الْعِيَالُ احْدًا يَسَارِينِ التَّوَدُّ نَصْفُ الْعَقْلِ وَالْهَمُّ نَصْفُ الْمَصْرَمِ**  
 کخی ابل و عیال یکی از دو تو آنگریست در مال زیر که هر که را اندک باشد

۱- روت ام بانی بنت ایطالب (ع) عن النبی (ص) انه قال بانی علی الناس زمان اذا استعنت بایم  
 الرجل حیر من ان فاه فاذ الفیه خیر من ان حیره و کثر حیره فکثر لک السوال و یجتم را هم و یجتم بطونهم و یجتم  
 نسوهم بیکون للزغیف و یجتمون للذره هم جاری مسکری لا تسلین الانصاری



عیال و عیش او آسانتر باشد و معیشت او واسع چنانکه در کثرت مال حال بر این  
منوالست و دوستی با مردم و حسن معاشرت با ایشان نصف عقل است یعنی  
نصف عقل عملی در تدبیر کار معاش و غم و اندوه نصف پیریت زیر که پیری با  
سبب طبیعت و سن است یا بسبب امر خارجی که آن ترن و خوف باشد.

نخستندیم و غم سبب طبیعی پیری و حکیم از اسباب خارجی است.

### کلر بنجاه و پنجم القناعة مال لا ینفد

قناعت که مایل در اسباب معاش باشد مالی است که فانی نمیشود و کجاست  
که تمام نمیشود و قناعت فضیلتی است که همه فضائل بآن منوط بلکه راحت دنیا  
آخرت بآن مربوطست.

سعدی گوید که ده آدمی از سفره بخورند و دو سنگ بر لاشه بسر بزنند هر صحن بجان  
گرسنه است و قانع سیر. حکما گفته اند که درویشی بقناعت بهتر از توانگری



بصاعت

کاسه چشم هر لیسان بر نشد	تا صدف قانع نشد بر در نشد
خبر مشهور است	عز من قنع و ذل من طمع
فیم افحاکم شیخ البحر تزکب	و انک یحیک منها مئة الوشل
ملك القناعة لا یخشی علیه ولا	یحتاج فیة الی الانصار و الخول
ترجو البقاء بدایر لاثبات لها	فیل سمعت یطل غمیر متقیل

۱- یعنی عجز و پستی بخیر خود را در تنه و با وی نشین بر آن و حال آنکه کفایت میکند تو را از آن کمیدن آب اندکی

## سعدی

قناعت تو اگر کند مرد را      خبر کن هر یس جهانگرد را  
 کسی سیرت آدمی ازش کرد      که اول سگت نفس خاموش کرد  
 مشو تابع نفس شهوت پرست      که بر ساعتش قبله دیگر است  
 چه سیراب خواهی شد از آب      چو رازی از بهر برف آرد  
 مرد در پی هر چه دل خواهدت      که نمکین تن نور جهان کا هدت  
 کند مرد را نفس آواره خوار      اگر پوشمندی عزتیش مدار  
 و گر هر چه باشد مرادش بری      ز دوران بسی نامرادی بری  
 قناعت سرفراز و امیر دوش      سر بر طمع بر نیاید ز دوش

قال علیکم الصبر مطیة لا تنکبوا القناعة سیف لا ینبؤ  
 یعنی امیر المومنین علیه السلام فرمود که صبر مرکوبیت که بر روی در میافتد  
 و قناعت شمشیر است که کند نمی شود

گلشن نجاه و ششم      قیمة کل امری ما یحسبه قیمت هر مردی و  
 مرتبه هر شخصه همان خیریش که نیکو میداند آنرا از بهر علم و عرفان غرض تحریر  
 و ترغیب بر کسب کمالات نفسانیة و صناعات و نحو آنست چه آنکه هر کس

همانا سلطنت قناعت خوف و ترسی نیست برای آن و احتیاج ندارد با فساد و فساد از نه آبا امیداری  
 باقی ماندن در دین را که ابدانیات و دومی ندارد و مثل سایه میسازد پس آید شنیده که سایه ثابت  
 ماند و از جای خود منتقل نشود.

کمال و فحش و عظیم تر است فحش و نفوس مردم زیاد تر است و این مطلب  
مستفهم و مشاہد است . قال الخلیل بن احمد رضی اللہ عنہ افضل کلمۃ یرتفع  
الانسان الی طلب العلم و المعرفة قول امیر المؤمنین علیہ السلام قدر کل امرء ما -  
یحسن یعنی خلیل بن احمد (ره) گفته که بہتر کلمہ ای کہ ترغیب کند آدمی را بسوی  
طلب علم و معرفت قول امیر المؤمنین (ع) است کہ قدر ہر مردی ہما نچیز است کہ  
نیکیو میداند (۱) (کلمہ نجات و مہتمم)

فَالْأَدَبُ الْفَنَاءُ مَا تَقَرُّهُ لِيُفْهِرَ  
بسی تو را از برای ادب کردن نفس خود و دوری کردن از آنچه مکروه و مہتری  
از غیر خودت حاصل آنکہ ہر کہ طالب سعادت نفس و تعذیب اخلاق است  
باید و بچران آئینہ عیوب خود کند و آنچه از ایشان سرزند تا مل در حسن و تسبیح  
کند و بقیچ ہر چہ بر خور و بداند کہ چون آن عمل از خود او سرزند نیز تسبیح است  
و بحسن ہر چہ بر خور و بداند کہ انجمل از خود او نیز حسن است پس دراز الہ قیاج  
خود بکوشد و در تحصیل اخلاق حسنہ سعی بلیغ نماید .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيره  
یعنی سبجت کسی است کہ پسند داده شود بغير خود یعنی پند بگیرد و از پندی  
کہ بغير او دهند لہ تعالیٰ حکیم گفتند ادب از کہ آموختی فرمود از برای ادب آن

قال لع اتبع بغيري الفيل ان يكون بيعة وقد اكد ان يكون انسانا وان يكون انسانا وقد اكد ان يكون ملكا  
وان يرضى بغيره بغيره معارة ولا ان يتخذ قربة مخلدة و سبوة مزبدة .

که هر چه از فعل ایشان در نظر من ناپسند آید از آن پر هیزگر دم (۱۱)

کلمه پنجاه و نهم  کَفَيْنِ أَكْلًا مَنَعَتْ أَكْلًا

بسیار یکبار خوردنی یا خوردن یک لقمه که مانع شود از خوردنهای بسیار این مثال است که افراط کند در خوردن طعامی همیشه که بیمار گردد پس از خوردن -

طعامهای بسیار دیگر ممنوع شود و حریری در مقامات معنی همین کلام مبارک را اخذ کرده در اینجا که گفته یارب اَكْلَةً مَنَعْتَ الْاَكْلَ وَ مَنَعْتَ الْاَكْلَ ای بسیار یا خوردنی یا خوردن یک لقمه که در هم شکست استخوان را ناگوار شد خورنده را مانع شد او را از خوردن لقمه دیگر (۱۲) و این عطف شاعر نیز در مشبه به همین معنی

را آورده

أَزَدْتَ أَنْ كَلَّ الْفَرَاخَ وَلَا:	يَا كَلَّ الْقَدِيرُ أَكْلَ مُضْطَهِّدٍ
يَا مَنْ لَذِيذَ الْفَرَاخِ أَوْقَعَهُ	وَيَكَلَّ هَلَّا قَفَّتْ بِالْفُتْدِ
كَمْ أَكْلَةٍ خَامَرَتْ حَشَا شُرَّةَ	فَاعَرَجَتْ رَوْحَهُ مِنْ انْجَسِدِ
شکم بند دست و زنجیر پای	شکم بنده کمتر پرستند خدای
مرا سر ملخ شد شکم لاجرم	بیایش کشد مورد کوچک شکم
برو اندرونی بدست آریاک	شکم پر شود آید شد الا بخاک

قال عليه السلام عليك يا لسان الجوارب فانها تقوم عليهم باغى الغلاء و تأخذ ما تنهم باضخ الشخص  
یعنی تیاج تجربت آنرا بسیار گران بدست آید و تو بیک از آن می بیند شوائی. ۲- قال یعنی لسان الجوارب  
حلاوة الغداء لارة الدوا قال لسان کان همیشه مایندل خوف کانت قتیة مایخرج منه .

شکم بنده بسیار بیسختی تحمل  
 رنجوری گفتند دلت چه میخواهد گفت آنکه دلم هیچ نخواهد و فی معنی کلامه (ع)  
 قوله (ع) ایضا کم من شهوة ساعة ادرت حرنا طویلا یعنی بسا شهوت است  
 که سبب حرزهای طولانی شود (کلمه پنجاه و نهم)

کن فی الفتنه کأن لبون لا ظهیر کب ولا ضرع فجلب  
 باش در زمان فتنه مانند بچه شرکیه داخل درس سرسالی شده باشد که نه پیشی  
 است او را که بسواری او کوشند و نه پستی که از او شیرووشند حاصل آنکه در  
 فتنه داخل شود بقوت بازو و مال همراهی کن و چنان باش که از توانمندی  
 نبرد چه بسا شود که خونها ریخته شود و مالها خارت گردد و عرصهها بیاد رود  
 و تو در آن شریک شوی و خسران دنیا و آخرت بری در احادیث معتبره وارد  
 شده که هر که اعانت کند بر قتل مؤمنی اگر چه نیم کلمه باشد روز قیامت پیا  
 در حالتی که مابین دیدگان او نوشته باشد آئیش من رحمة الله (یعنی ا)

مأیوس است از رحمت واسعه الهی . (کلمه شصتم)  
 لا تری الجاهل الا مقربا او مقربا نیستی نادان را مگر بسبب  
 جهالت یا از حد درگذشته است یا تقصیر کننده و این هر دو طرف عدولند  
 از عدالت بخلاف داناکه اختیار میکند وسط را که آن حد اعتدالست بدانکه  
 اوصاف حمیده حکم وسط دارند که انحراف از آنها یا بطرف افراط یا تفریط هر  
 کدام که باشد مذموم و از اخلاق رذیله است پس در مقابل هر جنبی از

صفات فاضله و جنس از اوصاف رذیله مستحق خواهد گشت چنانچه در مقابل حکمت جبریزه و بلاهت است و مقابل شجاعت تنور چین و مقابل عفت شره و خمود و مقابل عدالت ظلم و تکلیف ظالم است بر خود و هکذا.

کلمه ۶۱ لَا تَسْتَحْيِ مِنْ اَعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْخِرْمَانَ أَفْلُ مِنْهُ  
چنانکه از دادن چیز کم پس بدتر است که نوبیدی کمتر است از آن و حدیث آن مشیر است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَزِدُ السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِ تَمْرَةٍ وَعَنْهُ  
أَيْضًا اتَّقِ السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِ تَمْرَةٍ فَإِنَّ لَمْ يَجِدْ فِيكَ كَلِمَةً طَيِّبَةً  
یعنی بریزید از آتش بر دهنم سائل و اگر چه نصف خرما باشد و اگر آنرا نیافت پس بکلام خوشی رد کن او را. (کلمه شصت و دوم)

لَا يَتَصَحَّبُ الْمَأْتِقَ فَإِنَّهُ يُؤْتِيَنَّ لَكَ فَضْلَهُ وَوَدَّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ  
مصاحبت در یافتن کن با احمق چیز و چه آنکه او زمینت میدهد در نظر تو -  
کارهای خود را و دوست میدارد که تو نیز مانند او باشی زیرا که احمق تصور نمی  
کند نقصان خسرو را بلکه خیال میکند که نفس او کاملست و هر کسی دوست  
دارد که فحش مثل خودش باشد در اخلاق و افعال و لهذا رسول خدا (ص)  
فرموده (المرء علی دین خلیله) (۱) (شعر)

۱- قال (ع) ای آنکه صاحب الهوس فائز کالشیف السؤل یروی منظره یوسف (ع) امره  
الصاحب کالزق فی النوب فایضه و مستکلا

رقم بر خود بنادانی کشیدی که نادانرا بصحت برگزیدی  
 طلب کردم زندانی کی پند مرا فرمود بانادان می پیوند  
 که گردانی دهری غربا بشی و گردانی ابله تربا بشی  
 قال رسطاطا لیس العاقل یوافق العاقل واما ارجاهل فلا یوافق العاقل ولا  
 ارجاهل کما ان انحط المستقیم شیطیق علی المستقیم واما المعوج فلا ینطبق علی  
 المعوج ولا المستقیم . یعنی ارجسطاطا لیس گفته که عاقل موافقت میکند  
 با عاقل و اما جاهل پس موافقت نمی کند با عاقل و نه با جاهل چنانچه خط  
 راست موافق میشود با خط راست دیگر و اما خط کج پس موافق نمیشود  
 بر کج و نه بر راست . طغرائی گفته (شعر)  
 و شان صدک عند الناس کنهم و هل یطاق معوج بمعدل  
 (کلمه شصت و سوم)

لا غنی کالعقل ولا فقر کالجهل ولا مبراث کالآداب ولا ظمیر  
 کالمشاوره نیست هیچ غنی و تو انخری مانند عقل و نیست هیچ فقری مانند  
 جهل و نادانی و نیست هیچ میراثی همچو ادب و نیست هیچ پشت و یآوری مانند  
 مشورت کردن در کار با ابله و دانش چنانچه گفته شده  
 بهنگام تدبیر یک رأی نیک به از صد سپاهی چه دریای یک  
 قال النبی صلی الله علیه و آله ما خاب من استخار و لا ندیم من  
 یعنی رسوخدا اصلی التد علیه و آله فرمود که نوید نشد کسیکه طلب خیر از خدا کرد

و پشیمان نشد کسی که در کار مشورت کرد کلمه شصت و چهارم  
 لَا يَزِيكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لَا يَنْصِلُ أَحَدٌ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَخَّرَ اللَّهُ  
 عَلَيْهِمْ عَمَّا هُوَ أَصْرُهُمْ ترك نمی کنند مردمان چیزی را از کار و نشان برآ  
 اصلاح امر دنیای خودشان مگر آنکه میکشاید خدا تعالی بر ایشان چیز برآ که  
 ضررش زیادتر باشد از آن مقدار جزئی که فاسد میشد از امر دنیای آن  
 بکار آخرت میر و اخلاص و این مثل آنست که بسیاری از کسب و تجارت و بازار  
 که مشغول بمعايله و سوداگری میشوند و نماز خود را که اینست تا کید در باب محاسن  
 آن وارد شده تا خیر میاندازند و در آخر وقت نماز بی تعلل و بسا شود بدون  
 طمأنینه بجا میآورند و نگاه میشو که نماز از ایشان فوت شود و مسلم است که  
 افساد امر آخرت ضررش زیادتر است از ضرر دنیا کلمه شصت و پنجم  
 لَا يَنْتَقِمُ قَضَاءُ أَحَدٍ إِلَّا بِثَلَاثٍ بِأَسْمَاءِهَا أَلَيْسَ ظَهْرُ  
 بِأَسْمَاءِهَا أَلَيْسَ ظَهْرُ وَبِثَلَاثٍ بِأَسْمَاءِهَا أَلَيْسَ ظَهْرُ  
 استقامت پیدا نمی کند قضاء حوائج محتاجین مگر سه چیز: اول بگو چک  
 شمردن آن حاجت تا بزرگ شود چه آنکه کسی که باینترتبه از غلو هست  
 که حاجت بزرگتر از چک بشمارد معروف بساحت و کبر نفس میشود لاجرم عطا  
 بزرگ و مشهور میشود بخلاف آنکه اگر بزرگ شمارد و وقت بگذارد (۱)

(۱) قال (ع) سبب من صنع التامل من ومن صنع التامل ومن قال (ع) لا تطلبن الى احد حاجه  
 لئلا فان احياء في العيسين.



فَإِنَّ مِنْ عَدَدِ نِعَمِهِ مُحَقَّكَرَمَهُ يَعْنِي كَسِي كَه در مقام منت گذارد  
 بشمر و احسان و نعم خود را بر آئینه باطل و نابود میکرد و اندکرم خود را دوّم آنکه پنهان  
 کند آن حاجت را که بر آورده و عطا شد که نموده تا ظاهر شود چه آنکه محتاجی  
 جمیل افعال بندگان را ظاهر میفرماید چنانچه در دعای اہلبیت است یَا مَنْ  
 أَظْهَرَ جَبِیْلٍ وَ تَرَبَّیْعٍ یعنی ای آنکسی که ظاہر کرد و ایند علّ نیکبندگان را و  
 پنهان کرد و کار زشت ایشانرا سیم آنکه بشتابد در قضای حاجات تا که او را  
 شود بر طالبان چنانچه گفته اند خیر آخر ما کان عاجله یعنی بهتر از آنکه بکند که در  
 حق کسی کند آنستکه در آخری که میرساند باو تعجیل کند (۱)  
 (کلمہ شصت و ششم)

لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ أَوْفَى وَفِيهِمَا تَقَرُّهُ  
 تصدیق نمی توان کرد ایمان بنده را تا وقتیکه باشد آنچه که نزد خداست  
 استوار تر از آنچه که در دست او است حاصل آنکه ایمان بقیسین و قتی  
 است که بنده بوجهی خدای خود آنچه در نزد اوست اطمینانش زیادتر

۱- ابن ابی احمد در کلمات قصار امیر المؤمنین علیه السلام آورده که آن حضرت فرمود: در آنچه  
 من و عباس و عمر ذکر می کردیم در بیان احسان دینی کردن من گفتم که بهتر آن پنهان  
 کردن آنست، عباس گفت بهتر آن که چک شمر و آن است، عمر گفت تعجیل در آن  
 است، در این مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد بر ما از گفتگوی ما پرسید نمایان  
 کردیم کلمات خود را فرمود بهترش آنستکه این پرسه در آن جمع باشد.

باشد از آنچه در دست دارد. (۱)

وَقَالَ النَّبِيُّ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ مِمَّا فِي يَدِ اللَّهِ

اَوْثَقَ مِنْهُ مِمَّا فِي يَدِهِ یعنی رسوخداصلی اللہ علیہ و آلہ فرموده کسی که دوست دارد که در بی نیازترین مردم باشد باید بآنچه که در نزد خداست و ثوابش زیاده باشد از آن چیزیکه در دست خود دارد.

کلمه ۶۷ لَا يَسْتَدِيمُ الصَّبْرُ الظُّفْرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ

معدوم نمیشود بلکه همیشه خواهد یافت شخص صبرکننده ظفرهایش بمطلوب خود را و اگر چه طول بکشد زمان صبر.

اَلْأَيُّ رَأَيْتَ وَلَا أَيْامُ تَجَسَّرُ لِلصَّبْرِ عَاقِبَةُ مَحْمُودَةِ الْأَشْر

وَقُلْ مَنْ جَدَّفِي أَمْرًا لَيْلًا لَيْسَ بَعْدَ الْفَجْرِ الصَّبْرُ إِلَّا فَازَ بِالظُّفْرِ

بگردد و این روزگار از صبر از صبر بگذرد و اگر روزگار چون شکر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

صبر و ظفر هر دو در میان صبر و ظفر نو بخت ظفر آید

دوم صبر بر تحمل نکرده یا محبوب مختلف میشود اسم آن بحسب مقامات آن پس  
اگر در مقام نزول مصیبت باشد آنرا صبر گویند و مقابل آن جزع و هلع است  
و اگر در مقام حرب باشد آنرا شجاعت گویند که ضدش هین است و اگر در  
مقام غضب باشد آنرا حکم گویند و مقابلش استساطه است و اگر صبر از  
نضول عیش باشد آنرا قناعت و زهد گویند و مقابل آن حرص و شره است  
غیر ذلک و لهذا آیات و اخبار در فضیلت صبر زیاده از حد احصاء دارند  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله بالصبر يفتح الفرج ومن  
يهد من قرع الباب ينج یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صبر  
انتظار فرج است و کسی که پیوسته بگوید درهای آخر الامر در اینجا داخل میشود  
و قال امير المؤمنين عليه السلام من ركب عطية الصبر اهتدى الى  
ميدان النصر یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که کسی سوار  
شود بر شتر صبر و شکیبایی راه می یابد بمیدان نصرت و یاری

کلمه ده لسان العاقل و رآه قلبه و قلب الأحمق و رآه لسانه  
زبان خردمند در پس دل اوست یعنی عاقل اول تأمل نماید در کلامی که  
میخواهد بگوید و آنرا بسجود و نیک و بد آنرا ملاحظه نماید بعد از آن اظهار کند  
و لکن احمق بعکس است دلش در پس زبانش است اول ظاهر سازد قول  
خود را بعد از آن تأمل نماید و همین معنی است قول آن حضرت

قلب الأحمق في فيه و لسان العاقل في قلبه

دل احق در دانش است و زبان عاقل در دلش حاصل آنکه  
 سخندان پرورده پیر کهن      بیدند آنکه بگوید سخن  
 وزن بی تأمل بخت آدم      نگوئی اگر در کوئی چه غم  
 بیدیش و آنکه بر او نفس      از آن پیش بس کن که گویند  
 و نیز آنحضرت فرموده      اللسان سبع ان خلق عنه عقرب زبان  
 زبانه ایست که اگر بحال خودش گذاشته شود مثل دندان بجز و بجزد  
 زبان بسیار سر بر باد داده است      زبان مار عددی خانه زادت  
 (گلشن هشت و شصت و نهم)

لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَّا يَلِيهِ شَرٌّ كَانَ الْوَارِثُ وَالْحَادِثُ  
 از هر برای هر شخصی در مال او و شریکی است یکی وارث که مال را میبرد  
 و دیگری حوادث روزگار که معنی مال است پس آدم حافل آنکه پیش از آنکه  
 شرکاء او اموال او را ببرند برای آسودگی خود کاری کند  
 برگ چیشی بگو خوشتر فرست      کس نیارد پس تو پیش فرست  
 خد من ترا کت استظمت فاقما      شرکاءک الايام و الوارث  
 لم یفقیس حتی المال الا مشر      نظرو الزمان بهیث فیه ضاؤ  
 و هم از کلمات مبارک آنحضرت است بَشِّرْ مَالِ الْبَخِيلِ بِوَارِثٍ وَ وَارِثٍ  
 پس ایغیز از حبس هرگز به مال دنیا دل بند و بدانکه مال از بهر آسایش عمر

است نه عمر از بهر کرد کردن مال چنانچه قلی را پرسیدند که نیکیست کیست  
و بد بخت چیست گفت نیکیست آنکه خور و دوکشت و بد بخت آنکه مرد و هشت  
حضرت موسی (ع) قارون را نصیحت کرد که احسن که احسن الله الیک  
نشید و عاقبتش شنیدی که از اندوخته بدو چهره رسیدی.

کسی نیک بیند بهر دوسرای که نیکی رسد از نیک بختی خواهد بود  
که امت جو افروزی و نان بدست مقالات پیرونده طبل تهنیتی است  
چه مردان بر سرخ و راحت رسا محنت خور و دسترخ گران  
ز نفست نهادن بلندی مجوی که ناخوش کند آب استاده بوی  
ندانست قارون دنیا پرست که گنج سلامت بکج اندر است

کَلِمَةُ انْفَادٍ اِكْلَاقُ قَبْلِ اَذْبَانِ وَمَا اَنْتُمْ بِكَانَ لَمْ يَكُنْ  
از برای اقبال کننده اودار است و آنچه پشت کرد و رفت که پیا هرگز نرسد  
پس قائل باید باقبال و نیامفرو نشود و در جهان همین همتی اودار  
و پشت کردن اودار باشد . قال الشاعر

ما طار طسير و ارتفع الا كما طار و ق  
و گمان احسن بن علی علیه السلام کثیرا ما تمثل

یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اختاروا بطل زائل حق  
منه بر جهان دل که بیکانه نیست چو مطرب که هر روز در خانه است  
نه لایق بود عیش با دلبری که هر بادش بود شوهری .

بر مرد بسیار دنیا خست که هر مدتی جای دیگر گشت  
(کلز هفتاد و یکم)

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفَقِيرِ أَوْ لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ  
رَبُّهُ الْفَقِيرُ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ الْأَغْنِيَاءُ إِتَيْنَا الْأَعْلَى الْمَلِكُ سُبْحَانَهُ  
چون بخت فروتنی کردن تواضعگران برای فقراء و بیچارگان بهتر آن توانایی که در  
مقابل آن تواضع است نزد خداوند متعال و بزرگتر از این بخت فقیر نیست بر-  
ای اگر آن بخت اعتما و کردن بر خداوند رحمن .

تواضع نکردن بزرگان گشت که اگر تواضع کند خوی دوست  
بزرگان نکردند و در خوی و نگاه خدا بینی از خویشین بین جهواه  
بلندی چون خواهی تواضع کنی که آن بزرگوار نیست تمام بزرگان

و اینم گویدم از آنکه سب که خضر علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله  
علیه و آله و سلم پرسید که بهترین اعمال چیست فرمودند ایضا بهترین آنست که رضای خدا را  
پسند و از آن پس بزرگان و فقیران است از اغنیاء از راه اعتنا و در آنوقت  
از اینها به شکر کردن این کلامی است که باید بخورد و شکر خدا را در آنوقت  
کنند و آنکه حاتم طائی را گفتند از خود بلند گفتند تو در جهان دیده گفتند بل  
روزی حیل شتر قربانی کرده بودم و امرای عرب را از هر خیلی بهمانی خواند  
بگوشت و صحرانی بیرون ختم خاکش را دیدم که پشته خاری فراهم آورده و  
اینک شتر کرده گفتم ای سیر چرا به همانی حاتم ندیدی که خلقی بر ساط او گرد آمده

انگه گفت : هر که نان از عمل خویش خورد - منت از حاتم طائی نبرد  
پس انصاف دادم و او را بهمت و جوانمردی از خود برتر خواندم  
(کلمه هفتاد و دوم)

مَا اخْتَرَ أَحَدٌ شَيْئًا الْأَظْهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ  
در دل نمیگردید هیچکس چیزی را اگر آنکه ظاهر میشود در گفتارهای زبان که بی اندیشه  
و گفتار از او صادر شود در وقت غفلت او در صفحه های رخسار او چه وجود کند  
و وجهی نظیر وجود ذهنی است و این مطلب مطابق تجربه است شاعر عرب گفته  
تجربتي في العيان ما القلب كاتم  
در کمال روی انکس یاد رسانی زبان  
کلمه هشتاد و سوم

چه بسیار است مواضع عبرت و پند و اندک است عبرت گرفتن از آن  
کای جهان بر است ز فکر گذشتگان  
لکن کسیکه گوش کند این کلام  
وَأَنَّ سِرَّ اللَّهِ سِرٌّ وَلَهُ عَلَيْهِ وَإِلَيْهِ اسْخَفُ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَقْوَى  
الدُّنْيَا مِنْ جَالِ إِلَى جَالٍ یعنی رسول خدا ص فرمود که غافلترین مردم کسی  
است که پند نگیرد و بسبب تغییر دنیا از حال جالی<sup>۱۱</sup>

که را دانی از خسروان مجسم  
ز عهد فریدون و ضحاک و جم  
که بر تخت و تخت نشیند زوال  
نماند مگر ملک ایزد تعال

کرا جادو دان ندن امید هست که کس را نبینی که جادو هست  
نفلت که چون مرده را از مترش حرکت میدهند قبرستان برندرو باطن عیا  
خو میکنند و میگویند یا اهل و اولادی لا تلعب بکم الدنیا کما لعبت بی یعنی ای اهل  
و اولاد من دنیا شمارا فریب نده چنانکه مرا فریب داد  
چهار با بغضت بشد روزگار تو باری وی چند فرصت شمار

### ما عَالَ مِنْ اقْصَدَ

کلیمت او چهارم  
فقیر و درویش نکشت کسی که در غناج خود میانه روی کرد و بقدر حاجت  
متعارف بیشتر صرف نکرد چه آنکه این مقدار را که شرط حیوة او است محتقلاً  
شده از برای او در مدت بقاء او لاجرم باو میرسد و خداوند حمید در قرآن مجید  
پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیز امر بحد و وسط فرموده

فِي قَوْلِهِ نَهَى وَلَا تَجْعَلْ بَيْنَكَ مَقْلُوبَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ  
فَقَدْ مَلُؤَ مَا مَحْشُورًا یعنی و گردان دست خود را بسته شده بگردن خود  
و گشای آن را تمام گشادن پس نشینی نکوهیده با حسرت و هم در حق عباد -  
مؤمنین فرموده وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا لَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ  
بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا و آنانکه هرگاه نفقه کنند اسراف نکنند و تنگ نمیرند و باشد  
اتفاق ایشان باین اسراف و تنگ گیری بحد اعتدال (۱)

۱- زیدی آنکه قالت حرّز بنبت النعمان بن منذر سعد بن ابی وقاص حین ولی العراق و التماطلعت  
النفس باشی بدت تحت اخورق الادو تحت ایدینا غریب شمسنا و قد حنا جمع من کان یکیدنا و ما کان



(کلمه مقاد و دو پنجم)

مَا قَالَ النَّاسُ لَنَبِيِّ طُوًى لَهُ إِلَّا وَكَذَّابًا لَهُ اللَّهُ يَوْمَ سَوِّءٍ

تحققند مردمان برای چیزی این کلمه را که خوشا بحال او مگر آنکه پنهان کرد و روزگار  
غدار از برای او روز بدر که ضرر رسانید با و در آخر کار و این مطلب موافق تجربه  
و عیان است و محتاج بیان نیست

قَالَ النَّبِيُّ مَا أَمْنَاتُ دَارُ حَبْرَةَ إِلَّا أَمْنَاتُ عَمْرَةٍ وَمَا كَانَتْ ضَمَّةً  
إِلَّا تَبْعُهَا تَرْحَةً یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پرند خانه از-  
سر در مگر آنکه پرند از باریدن است و غیب باشد سروری مگر آنکه دنبال او خواهد  
بود و حسدنی

هرگز بیایخ و هر گیاهی وفا نکرد  
خیاط روزگار بی لای میچکس پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکند

(کلمه مقاد و ششم)

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَةِ لَبِنٌ مَسْهُا وَالتَّمُّ النَّافِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا  
الْغَرَضُ الْجَاهِلُ وَيَجْزُرُ هَازِلٌ اللَّبُّ الْعَاقِلُ مثل دنیاى غذاى چوید است که-  
ظاهرش نرم و در اندرونش است زهر قاتل میل میکند بسوی آن مغرور نادان  
و دوری میسپاید از آن صاحب خرد و مرد عاقل

مَثَلُ دَعْوَةِ حَبْرَةَ الْأَوَّلَةِ عَمْرَةَ تَبْعُهَا تَرْحَةً لَقَوْلِ

أَوَّلُهَا نَحْنُ فَهِيَ سَوِّءٌ مَقْصُوفٌ

فَبَيْنَ النَّاسِ وَالْأَمْرِ أَمْرٌ

جهان چون مار و فعی پنج بچیت همچنان بهتر که در دست تو بچیت  
بدانکه از برای دنیا مثلهای بسیار زده شده و این تشبیل احسن تشبیلات آن است  
مانند تمثیلی که حضرت صادق علیه السلام زده فرموده مثل دنیا مثل آب دریا است  
که هر چه عطشان از آن میآشامد عطش او را زیاد تر نمیداد تا هلاکش نماید و این مشای  
و عیانست که هر صی در جمع دنیا هر چه بیشتر تحصیل کند حرصش زیاد تر میشود تا هلاک  
حضرت باقر العلوم (ع) فرموده مثل حرص بر دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چه ابریشم  
بر در و خود بیشتر می تندر اهل خلاصی خود را دور تر نمیداند تا آنکه درین ابریشمها از غم هلاک  
میشود و قد نظم بعض الشعراء و قال

ألم تَرَ أَنَّ الْمَرْءَ طَوَّلَ حَيَاتِهِ      حرصاً على ما لا يَرِثُ  
كِدْوَةً كِدْوَةً الْفَرَسِ يَسْجُ دَامُ      فَيَمْلِكُ غَمًّا وَسَطَ مَا هُوَ مَاجُ  
(کلمه مفقا و وهفتم)

مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ  
تلخی دنیا شیرینی آخرت و شیرینی دنیا تلخی آخرت است و این بسبب آنست  
و دنیا ضد آخرت است

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ حَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمُكَارِهِ وَحَقَّتِ النَّارُ بِالشُّوَارِ  
وَقَالَ أَيْضًا الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ یعنی حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله فرموده که احاطه کرده بهشت مکاره دنیا و احاطه کرده بائس جهنم  
شبهات دنیا و هم فرموده که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و روایت

است که وقتی رسو بخدا، حضرت فاطمه را انگریست که جامه خشنی در بر داشت  
و دستاس میکرد و با اینحال آنچه خود را شیر میداد حضرت از تلخی زندگانی فاطمه گریست و فرمود  
يَا بِنْتَاهُ تَجْعَلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا حِلَاوَةً لِآخِرَةٍ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَجْعَلِي  
لِلَّهِ عَلَى قَهَّاتِهِ وَالشُّكْرِ لِلَّهِ عَلَى الْآثَةِ یعنی ای دختر من بحسن تلخی دنیا  
را بشیرینی آخرت عرض کرد که یا رسول الله محمد میگویم خدا را بر نعمتهای او و شکرهای  
گرام بر آلاء و نعم او کلام بقا و درشت هم المراء و غیب و غفرت و غفرت و غفرت یعنی

مردنهاست در زیر زبان خوشترن قیمت قدرش ندانی تا نیاید و سخن  
و از اینجاست که نیز فرموده تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا یعنی تکلم کنید تا شناخته شوید (۱)

تا مرد سخن گفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

هر همیشه گمان مبر که خالیست شاید که گنگ خفته باشد

لکن بدان ای عزیز من که فضیلت سخن برای دانا و عاقلست نه برای نادان چنان

کماست در نفس انسان سخن تو خود را بجهتار رسوا کن

تو را خامشی ای خداوند هوش و قاراست تا اهل را پرده پوش

اگر عالمی بهیبت خود بسز و گر جاهلی پرده خود بدر

بد بهقان نادان پر خوش گفت زن بدانش سخن گوی یا دم مزین

شیخ سعدی گوید نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بداند نادان بود

۱- قال له انما تعرف اداني الفخار باستغنائها باصواتها فيعلم الصبح منها من المكسور كذا لك سبحان الانسان  
منطقه يعرف ما عتده .

چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نکه داری  
 آدمی را زبان فصاحت کرد جوزبی مفر را سبکباری  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ خَيْرَ أَفْخِيمٍ أَوْ سَكَنَ عَنْ سُورِكٍ  
 یعنی خدا رحمت کند بنده را که خوب بگوید و ضمیمت ببرد یا سکت شود از بدی و سلام  
 بخاند کلیله و دمنهم الْمَرْزُوقَةُ عَقَبَتْ حُلُوَّةَ اللَّسْبَةِ  
 زن کر دمی است که شیرین است گزیدن آن یعنی شان اذیت کردن است  
 لکن اذیتش خلو ط لذت است مثل کسیکه جرب دارد و میخاراند آنرا این لذت  
 است لکن اذیتش شیرین است و بهی در معنی این کلام مبارک گفته اند که لذت  
 بسیار شیرین است با قرض با و دهنه و موجب ضعف قوی است پس آن لذت بمنزله نمر  
 است تا در آن کار و زن را میست به صورت یار (۱) پس اغیز من

ز انداز به سرون مرد پیش زن نه دیوانه است بر خود مزین  
 به بی رغبتی شهوت انگیزش به بر خست بود خون خود و سخن (۲)

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَسْبِغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَمْرُجَ أَمْرًا حَتَّى تَمُوتَ وَلَا تَطْعَمِي حَتَّى تَسْتَحْمِرَ وَلَا تَصْدُقِي حَتَّى تَسْتَفْرِضَ  
 و این حسن انکار ترک الاذی و لکن حسن انکار الصبر علی الاذی .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَرْءُ كَالنَّعْلِ يَلْبِسُهَا الرَّجُلُ إِذَا شَاءَ لَا إِذَا شَاءَتْ .

۲- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَمَاعُ لِلْحَنِ جَمَاعٌ لِلزَّيْرَاتِ تَمْنَعُ حَيَاءً يَرْتَفِعُ عَوْرَاتُ تَجْمَعُ أَسْبَابُ شَيْءٍ بَايَعُونَ وَلَكِنْ  
 حُجِبَ عَنِ الْبُيُوتِ سَجْدَةً وَلَكِنْ قَوْنُ أَنْ عَاشَ كَدَّ وَأَنْ مَاتَ بَدَدَ .

۳- قَالَ (ع) أَنْ تَدْخُلِي النَّسَاءَ مِنْ بَنِي عَوْرَةٍ فَذَا دَوِيعَتِ بِنِ الْكُتِّ وَاسْتِرْ الْعَوْرَةَ بِالْبُيُوتِ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرُّ كُلِّهَا وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا وَقِيلَ نَظَرُ حَكِيمٍ إِلَى أَمْرٍ أَوْ مَصْلُوبَةٍ عَلَى شَجَرَةٍ فَقَالَ لَيْتَ كُلُّ شَجَرَةٍ تَحْمِلُ مِثْلَ هَذِهِ الثَّمَرَةِ  
یعنی گویند که نظر کردی بر درختی که بر درخت او را ویزان کرده بودند گفت کاش  
بر درختی مثل این میوه بود.

چون فرمود این یک سخن زان دهن که بودند سرگشته از دست زن  
یکی گفت کس را زن بد مباد دیگر گفت زن در جهان خود مباد  
و در حدیث است که زن ضلع کجی است اگر با او را کنی متع از آن بری و اگر  
نخواهی آنرا است کنی میشکند کلمه شتام

مِشْكِينُ ابْنِ آدَمَ مَكْنُومُ الْأَجَلِ وَمَكْنُونُ الْعِلَالِ وَحَفُوظُ الْعِلِّ تَوَلَّيْتُ  
الْبَقَّةَ وَتَقَلَّيْتُ الشَّرْقَةَ وَتَنَتَيْتُ الْعَرَقَةَ بِيچاره فرزند آدم پنهان داشته  
شده است اجل او و پوشیده شده است امراض و علل او و محفوظ و نگاهداشته  
شده است عمل و بدر و میاورد او را از یزدن پشه میکشد او را یک آب بگورقت  
و متعفن و کندیده میازد او را عرق کردن پس آدمی که باین مرتبه از ذلت و بیچارگی  
است او را بغر و بکبر چه کار

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِي ابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرَ أَوَّلُهُ نَظْفَةٌ وَآخِرُهُ جَفِيفَةٌ لَا يَبْرُؤُ  
نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَقْفَهُ یعنی آن حضرت فرمود فرزند آدم را با فقر و بکبر چه کار که  
اولش نفطه است و آخرش مرور است بختی اندر روزی و ده خود را و نتواند بر طرف  
گذر مرگ خود را و هم از سکن و بیچارگی انسان سرموده در یکی از خطب مبارک:

فَارْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كُنُمْ فَلَاحِرَ قَوْمٍ أَوْ فِي مَصَائِبَ الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ جَزَعُ  
أَحَدِكُمْ مِنْ الشُّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَالْعَنَةِ نَذْمِيهِ وَالرَّمْضَاءِ تُخْرِقُهُ  
فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَارٍ جَمِيعَ حَجَرٍ وَفَرَسِ شَيْطَانٍ

یعنی رحم کنید ای مردم بر جان خود و همانا تجربه کردید شما خود را در مصیبت های  
دنیا پس ویدید چگونه جزع می کنید یکی از شما از یک خواری که بیدن او میرسد و آنکه  
بیک الخریزین او را بخون می اندازد و زمین گرم شده با قباب او را می سوزاند پس  
چگونه خواهید بود هرگاه باشد بامین دو تابه از آتش بخوابه سنگ و قرین شیطان  
یعنی او را با سنگ های کبریتی بسوزم آتش کند چنانچه حقیقی فرموده و قودا العالی  
و الحجاره و او را با شیطانی در غل و زنجیر کند و مثله فی دعاء الصیحه السجادیه فَا  
اللهم بالحرور من اسماک و بجا و ارتبه انجب من بجانک الارجوت هذه النفس  
البحر و هذه الرئة الملوحة التي لا تستطيع حرث شک فیکف تستطيع حرث ناک  
و التي لا تستطيع صوت رعدک فیکف تستطيع صوت غضبک فاحمینی اللهم فانی امر  
حقیر و خطری سیر یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای صحیفه در  
مقام تذلل و عبودیت با خدا عرض میکنید که سوال میکنم تو را بار الها با آنچه بنیان  
است از اسمهای تو و آنچه پوشانیده است حجابها از عظمت و بهاء تو که جسم  
منی این نفس جزع کننده را و این استخوان پوشیده فرو شده و آن نفسیکه طاقت  
ندارد حرارت آفتاب تو را پس چگونه طاقت بیاورد حرارت آتش تو را و آن که  
طاقت ندارد دشمنان صدای رعد تو را پس چگونه طاقت آورد غضب تو را پس

رحم کن مرا خدا یاپس بدرستی که من آدمی حقیرم و قدرم اندکست .

کلام شتا و دویم **مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يَبْرَعْ بِهِ حَسَبُهُ**

هر که کاهل سازد او را عمل او نیز فروگرداند و او را حسب و نسب او بلکه او را در بطن اندازد و حاصل آنکه آدمی بی بیعت استحقاق که مفاخره به نظام بالیه کند شتابان در فرد

ما ضریه است مفاخرت نکند قال **حُسْنُ الْأَكْبَادِ بِتَوْبِ عَمَلِ الْحَسَبِ**

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که حسن و خوبی ادب میا یستد در جهای بزرگ نسب و نیابت می کند از آن

کن این من شئت و اکتب ادباً **يُفَيْتِكُمُ مَّجْدُودُهُ عَمَلُ النَّسَبِ**

ان الفتی من یقول ها انا ذا **لَيْسَ الشَّيْءُ مِنْ يَقُولُ كَانَ لِي**

جانی که بزرگ بایدت بود **فَرَزْدَتِي كَيْسٌ نَدَارُ وَرَيْتُ سَوْدَ**

چون شیر بنجد و سپه شکن باش **فَرَزْدَتِي خَصَالُ خَوْشْتَنِ بَاشَ**

و چه خوش نصیحت کرد آن مرد عرب پسرش را که یابنی آنکست مسئول یوم الیقده نماز

اکتبست و لا یتقال من انتسبت یعنی ای پسرک من از تومی پرسند در روز قیامت

که چیست عقلت و گویند که کیست پدرت . **کلام شتا و دویم**

**مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَهُ الْأَرْءَاءُ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا**

کیسه استقبال نمود و وجه و طرق اندیشه را و نقیض آن نمود شناخت مواضع خطا را

زیرا که آن مستلزم معرفت خطاء است از صواب این ترغیب است در استشاره

و فکر در استصلاح اعمال قبل از وقوع در آن و هم فرموده :

مَنْ شَاوَرِ الْجَالَ شَارَكَكُمْ فِي عُقُولِهِمْ  
 یعنی هر که مشورت کند با مردان  
 شرکت ایشان را در عقولهای ایشان و از کلمات بدیده است (ثمره رأی المشیرین)  
 من الاری المشور یعنی میوه اندیشه شیرین تر است از انگبین گرفته شده قهقار  
 حکیمرا قصه حکمت از که آموختی گفت از نایبانیان که تاجهای نداشتند پای نهند  
 (کلیله شتاد و سوم)

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ فَلَا وَفِيهِ مَا لَا يَتَعْلَمُونَ  
 کسی که شتابانند بچیزی مردمان چیز را که مکرده شمرند و دوست نداشته باشند که ایشان  
 گفته شود لاجرم بگویند و حتی او چیز را که نداشتند بواسطه غالب شدن قوه غضیبیه عقل  
 ایشان نرسد شنیدن ناالایم و مکرده پس کسیکه عزت و آبروی خود را نخواهد چیز را که  
 مردم ناخوش دارند بآنها نگوید خواه از روی جدی باشد یا از روی مزاح (نظم)

بدانسان سخن گوی بایم مزن  
 بدانچه طاعت نداری شود  
 بجز کشته خویش می ندروی  
 بود در صفت هر کس از خویشتر

ابان بن احمروایت کرده که شرکای بن احمرو که یکی از اصحاب با اخصاص المومنین  
 بوده بر معاویه وارد شد معاویه گفت که تو شرکی و خدا شرک را ندارد و تو پسر احمرو  
 چشم صحیح بهتر از احمرو است و تو زشتی و جیه بهتر از زشتی است با انحال  
 چگونه سید و بزرگ تو خود شدی شرک گفت تو معاویه و معاویه یعنی ماده سگی که عود



کند و سگهارا بصدور آورد و توپیر صخری و شیل بهتر از صخر است و توپیر حری و سطل و  
 صلاح بهتر از حرب و جنگ است و توپیر امیه و امیه مصفره است که کفر  
 باشد یا خیال چگونه خود را امیر المؤمنین گفتی معویه در غضب شد شریک از نزد او بیرون  
 شد و میگفت

ایستمنی معاویه بن صخر  
 و سیفی صارم و معی لسانے  
 فلا تبسط علينا یا بن هند  
 لسانک ان بلغت ذی الامانے

و هم نفقت که وقتی معویه عقل گفت مر جانا که کیسکه عمویش ابولهب است -  
 عقل گفت و ایلا بان کی که عداش حمله اخطب است معویه گفت ای عقل چه  
 گمان میری در حق عمویت ابولهب و او را در چه حال فرض میکنی گفت هرگاه داخل  
 جهم شدی بطرف دست چپ خود نظر افکن خواهی یافت او را که عداات از پیش  
 خود قرار داده و بر روی او خوابیده آنوقت بین ناخ بهتر است یا منکوح و عده -

معویه همان حمله اخطب زوجه ابولهب است که ام جمیل نامش است

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ رَحِمَ النَّاسَ بِمَا فُهِمَ رَقِوَهُ عَمَّا لَيْسَ فِيهِ  
 یعنی کسیکه بدگویی کند برای مردم بچیزیکه در ایشان باشد ایشان دشنام دهند  
 او را بخیزی که در او نباشد .

مَنْ أَشْرَفَ أَعْمَالِهِ كَدُّهُ غَفْلَتُهُ غَمَامَتُهُ

از شریف ترین کارهای شخص کریم تغافل و چشم پوشانیدن اوست از آنچه میداند  
 از معایب مردم و از بهقوات ایشان دانایان گفته اند که تغافل علامت سیادت

ز نذر گیت و همین معنی است شتر ابو تمام رحمه الله

لیس الغنی بسیدی فی قومه لکن سید قومه المقاسی

پس مومن باید از عیوب مردم غرض بصر کند و عیوب خود را ببیند و از آن غفلت  
نماید و اگر مردم در حق او قصصیری کردند و از او معذرت خواستند قبول کند و چشم  
از ایشان پوشاند و چنان باشد که گفته اند

و لقد اقر علی التمس سبیتی فضیت ثم قلت لا یعنینی

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به پسران خود وصیت فرمود که اگر کسی در گوش برست  
شما مکر و هی بشما شنوید پس از آن سرگوش چپ شما گذاشت و معذرت خواست  
و گفت من چیزی نگفتم شما قبول کنید عذر او را قال امیر المومنین علیه السلام

اقبل عذرا حیث فی ان لم یکن له عذرا فالتمس له عذرا (۱)

یعنی قبول کن عذر را در هر جا که عذر او را ندیده باشی بطلب برای او عذری را

(کلمه شتا دو چشم)

تَبَّ اَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ اَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ  
اَصْلَحَ اَمْرَ الْاٰخِرَةِ اَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ اَمْرَهُ نَبَاَهُ وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ  
وَاحِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ کسی که بصلاح آورد آنچه میان اوست  
و میان حق تعالی به تقوی و پرهیزکاری بصلاح آورد خداوند آنچه میان اوست و میان  
مردم از معاشرت و زندگانی زیرا که تقوی اصلاح کند قوه شهویه و غضبیه را که

۱- قال (ع) ما استخفى كرم قط . قال تعالى وصف نيز عرفت بعضه داعض من بعض

که فساد ایشان مبدء فساد است میان خلقان و کسیکه باصلاح آورد و امر آخرت  
و عقبای خود را باصلاح آورد و هتعالی امر و نیای او را و هر که باشد مراور از قبل نفس  
خودش پند دهنده و واعظی باشد بر او از خدا و جهان و محافظی که خلاصی و بد او را  
از عذاب اخروی . (کلمه شستاد و ششم)

مَنْ اطَاعَ التَّوَانِي حَتَّى يَحْتَقِقَ وَمَنْ اطَاعَ الْوَأَشْيَ حَتَّى يَصْنَعَ الصِّدْقَ  
کسی که اطاعت کند کسالت و سستی کردن در امور را ضایع سازد حق  
باینکه باید اداء آن کند و کسی که اطاعت کند سخن چین را یعنی کلام  
او را قبول کند ضایع گرداند و دوست با دشمن خود را پس بر هر عاقلی لازم  
است که بر سخن سخن چین و قبیله نهد چه تمام فاسق است و خبر فاسق مرود  
بیکه او را نمی کند و از ایجت او را دشمن داشته باشد و بدترین انواع فاسق است

کسی گفت با عارفی در صفا	ندانی فلانت چه گفت از صفا
بگفت خوش ای برادر زلفت	ندانسته بهتر که دشمن چه گفت
کسانیکه پیام دشمن برند	ز دشمن بهانا که دشمن ترند
از آن چشمتن تا توانی گریز	که مرفقه خفته را گفت خیز
زمان کرد شخصی بغیبت دراز	بدو گفت دانسته اسر فراز
که یاد کسان پیش من بدکن	مرا بد گمان در حق خود دکن
رفیقی که غایب شد ای نیکام	دو چیز است از او بر رویا حرام
یکی آنکه مالش بیاطل خورند	و اگر آنکه نامش بر زبانی برند

هر آنجو برد نام مردم ببار    نو خیر خود از وی توقع مدار  
که اندر تقای تو گوید هسسان    که پیش تو گفت از پس دیگران  
کسی پیش من در جهان عاقبت    که مشغول خود و در جهان غافلست

کلیله و دمنه  
کسی که یاد کند دوری سفر خود را استعداد و تهیه آن راه دور خود را بنید پس کسی که  
دوری طریق آخرت باشد البته آماده میماند و سازد و برک آن سفر بزرگان را که  
تقوی و عمل صالح باشد پس اشخاصی که در تهیه نوشته و زاد آخرت تهنیت بخشفت  
آنهاست از آن سراسری.

جهان ای همه ملک جای نیست    ز دنیا و فاداری امید نیست  
نشستی بجای دیگر کس بسی    نشیند بجای تو دیگر کسی  
منه دل بر این ساخز و ده مکار    که گنبد نباید بر او کرد کار

پس این عزیز من سختی بهوش بیا و نظر کن بهین چگونه رفتاری تو رفتند و در سیرت خفته  
تو هم باید مسافت کنی و همان طریق را بجای پس در تهیه کار خود باش و لطفیت  
گذران و خود را خطاب کن و بگو

خاک من و تست که باد شمال    میردش سودی مبین و شمال  
مالک فی الخیة مستقیماً    قد نهض القوم و شدوا الرجال  
عمر ما فوس برفت آنچه رفت    دیگرش از دست مده بر حال  
قد و المکات یا ذا الهیة    افح من یتأ زاد المال

بسکه در آغوش سجد بگذرد بر من و تو روز و شب و ماه و سال  
 لا اتمک تقتر بمصموره یعقبا المدم اوالاتال  
 ایکه درونت مجله تیسره شد ترسمت آمینه بخرد صفال  
 ناکت تعصی و منادی القبول من قبل الحق بنیاد تعال  
 زنده دلا مرده ندانی که کیست آنکه ندارد پند اشتغال  
 وَرَوَى أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ يَنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ  
 مَضَاجِعَهُمْ لِلنَّامِ بِصَوْتٍ يَتَمَعُهُ كَافَّةً أَهْلُ الْمَسْجِدِ وَمَنْ جَاوَزَهُ مِنَ  
 النَّاسِ تَرَوُّدُ وَارْحَمَهُ اللَّهُ فَقَدْ نَوَّيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَفَلَوْا الْعُرَّةَ  
 عَلَى الدُّنْيَا وَأَنْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا يَخْضَرُكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنْ أَمَامَكُمْ  
 عَقَبَةٌ كَوْدًا وَمَنَازِلَ مَهْوَلَةٍ لَا بَدَّ مِنْ الْمَرْهَاتِ وَالْوُقُوفِ عَلَيْهَا  
 یعنی روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام ندای کرد در هر شب هنگامی که مردم  
 بهجت خواب بخوابیدند خویش میرفتند بصدای که می شنیدند آنرا همه اهل مسجد  
 یعنی مسجد کوفه در مدینه که در همسایگی مسجد بودند میفرمودند و زاد و توشه بردارید خدا  
 رحمت کند شما را این تحقیق که منادی رحلت و کوچ در میان شما ند کرده و کم بکنید  
 اقامت بردینار او برگردید بسوی آخرت با آنچه که نگن شود شمار از توشه صابح  
 و کسب بدر سینه در پیش راه شما گردن و کف سخت و منزلهای جولناست که نیست  
 چاره از گذشتن اینها و توقف بر آنها. کلام هشتم و دوا ششم  
 مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ

کسی که ترک کند گفتار نمیدانم را و ندانسته جواب گوید سبب هلاکت دنیا و عقبا  
خود شود پس عاقل و نادان آن کس است که چیز را که نمیداند بگوید نمیدانم تا سبب  
هلاک خود و گمراهی دیگران نشود بلکه چیز را که نمیداند بپرسد تا یاد گیرد و چنانچه گفته اند  
اوری نصف العلم گویند غزالی را پرسیدند که چگونه رسیدی بدقیق در علوم

گفت برای آنکه هر چه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتیم

دید عاقبت آنکه بود موافق عقل که نبض را بطبیعت شناسی  
پرس آنچه ندانی که دل پرسیدن دلیل راه تو باشد نه غرور دانی

کلمه شصت و نهم مَن جَرَى فِي عَيْنَانِ أَمَلِهِ عُثْرٌ بِأَجَلِهِ

کسی که بدست گرفته بجام آرزو را و سیر می کند در عین آن ناگاه بسودر آید در اصل  
آرزو. حاصل آنکه آدمی غافل از کار مرگ مشغول بآمال و آرزوهای بسیار در آرزو  
مغفول بجمع کردن دنیا است که یک دفعه مرگ او را میرسد و بادل پر حسرت از دنیا  
برود پس شایسته است که آدمی مرگ را فراموش نکند و پیوسته نصب العین او باشد  
بر نگرانی که می کند نماز متوجه کند خصوص اگر سن او به چهل رسیده باشد که زراعتی  
نماند که وقت حصادش رسیده باشد چه ایام لذت و کامرانی گذشت در روزگار نشأ  
شادمانی بسر آید و هر روز عضو می از او کوچ میکند و بچاره از آن غافل و پای بند  
لذت گرامی یا طلست.

چود دوران عمر از چهل در گذشت مزن دست پاکبست از سر گذشت  
چوشیت در آمد بر وی شباب مثبت روز شد دیده بر کن ز خواب

چو باد صبا بر گلستان وزد / چمیدن درخت جوان را سزد  
 نرسید تو را با جوانان چسبید / که بر عارضت صبح پری و سید  
 در ریغ که فصل جوانی گذشت / بهو و لعب زندگانی گذشت  
 در ریغ چنان رخسپر و ز زمان / که بگذشت بر ما چه برق بیان  
 در ریغ که مشغول باطل شدیم / ز حق دور ما ندیم و عاقل شدیم  
 چه خوش گفت با کوکب آموزگار / که کاری نکردی و شد روزگار  
 ز سودا که این نوشتم و این خورم / نیز خستم تا غم دین خورم  
 در ریغ که بگذشت عمر عسریز / بخوابد گذشت این دم چند نیز  
 اگر در سرای سعادت کس است / ز گفته آرسدیش حرفی بس است

پس ای جان برادر کنی بقبرستان برو و بر خاک / دوستان گذری کن و بر لوح غرارت  
 نظری افکن و عبرت یگیر و فکر کن / که در زیر قدمت بفاصله کی چه خبر و چه داستانت  
 ز دم تیشه بکیر و ز بر تل خاک / بجوش آدم ناله درد ناک  
 که ز نهار اگر مردی آهسته تر / که چشم و بنا گوش و رویت و سر  
 جهاندار بودم من اندر جهان / شدستم برابر بخاک این جهان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَغْفَلُ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَعَبَّ بِتَعَبِ الدُّنْيَا مِنْ جِلَالِ اللَّهِ  
 یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غافلترین مردم آن کسی است که دنیا  
 نسکیر و از تغیر دنیا از عالی بجالی دیگر . (کلمه اول دوم)  
 مَنْ كُنْ بِمِثْرَةٍ كَأَنَّهَا خَيْرٌ بَيْنَهُ

پنهان کرد و تر خود را ز غیر خود اختیار افشا و کتمان ترش بدست خودش است  
بجای آنکه اگر افشا کند که دیگر ممکن از کتمان آن نیست پس ایغریز من رازیکه نهان  
خواهی با کسی در میان من اگر چه دوست مخلص باشد که راز آن دوست را دوستان



بسیار است و همچنین سلسله  
فلا تقش سرك الا اليك فان لكل نصيح نصيحا  
و اما اين گفته اند كل سِر جاوز الاثنین شاع هر چه از میان دو لب خارج  
شد شایع شد

که آرام خواهی در این آب گل مگو تا توانی بکس راز دل  
و نظیر این کلمه شریفه است که دیگر آن حضرت علیه السلام

الكلام في وثاقتك ما لم تتكلم به فاذا اتكلمت بصرحت في وثاقتك  
فاخزن لسانك كما تحزن ذهابك وورقت فماتت كيمت سكتت  
و حلت نقتة یعنی کلام در بند است تا واهی که تکلم کرده بان پس هرگاه  
که تکلم نمودی بان تو در بنده آن میثوی پس بخشنه بن زبان خود را همچنانکه بخشنه معنی  
طلاوت خود را پس بسایک کلمه که ربود غمیر او پدید آورد و عقوبتی را (شعر)

سخن تا نگوئی بر او دست هست چه گفته شود یابد او بر تو دست  
تو پیدا کن راز دل با کسی که او خود بگوید بر هر کسی  
جواهر بخشنه داران سپار ولی راز با خویشتن پاس دار

کلمه نو و کیم من كساه الحياء ثوبه لم يوال الناس غيبه



هر که پوششند با و حیا جامه خود را نبیستند مردان عیب او را و آنکه حیا انقباض  
نفس است از قباچ و اختصاص انسانست و آن خلقی است مرکب از عین و  
فضیلت بسیار برای او وارد شده و او را لباس اسلام و قرین ایمان گرفته اند و  
فرموده اند که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد


وَفِي الْحَدِيثِ كَثِيرٌ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ الْأَقُولِ النَّاسِ إِذْ الْوَسْخُ  
فَاضَعَ مَا شِئَتْ يَعْنِي فِي حَدِيثٍ أَنَّ بَاقِي غَاذِهِ مِنْ شَيْءٍ خَيْرٍ مِنْ كَرْتِ  
مَرْدٍ يَعْنِي قَوْلِي فِي دَرَمِيَانِ مَرْدٍ اسْتَكْمَلَتْ كَيْفِيَّةَ حَيَاتِهِ بِسَيِّئَاتِهِ  
بِخَوَابِهِ يَعْنِي حَيَاتِهِ كَمَا أَنَّ حَبَشَ مَرْكَبٍ بِهَرِّ عَمَلٍ فَتَبْجِي بِشُؤْنِهَا فَتَبْجِي  
نَدَامَةً بَاشَدَ . وَبَدَا أَنَّ كَرْمِيَانِ زُرْعِي عَقْلٍ بَاشَدَ مَدْحُوسَةٍ وَكَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ  
مَذْمُومَةٍ مَثَلِ حَيَاةٍ كَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ وَكَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ  
كَمَا جَمَالَ أَنْزَلِي حَقِيقَةٍ مَثَلِ حَيَاةٍ كَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ وَكَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ  
بَعْدَ أَنْزَلِي حَقِيقَةٍ مَثَلِ حَيَاةٍ كَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ وَكَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ  
عَلَامَةُ حَقِيقَةٍ مَثَلِ حَيَاةٍ كَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ وَكَرْمِيَانِ زُرْعِي حَقِيقَةٍ

لَا يَأْبَى مِنْ ذَلِكَ أَهْلُ الشَّرَفِ فَلَيْسَ أَمْرُ اللَّهِ بِالْمُسْتَكْبَحِ  
(کلمه نود و دوم)

مِنْ كَثَارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِيغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالْتِفَاتُ إِلَى الْمَكْرُوبِ  
الْكُفَّارِ بَيِّتِ الْغَنَاءِ بَزْرِكِ الْفَرَادِيسِ بِيَارَةِ الْمَظْلُومِ وَنَعْمُ الْوَدْعِ الْوَدْعِ الْوَدْعِ  
اسْتِيسَاءِ الْبَرَادِرِ بِيَارَةِ الْغَنَاءِ الْمَظْلُومِ وَنَعْمُ الْوَدْعِ الْوَدْعِ الْوَدْعِ

در سعی کردن در بر آوردن تمات مسلمانان قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 مَنْ أَحْبَبَ لَا يَحْتَمِ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنَ الْأِسْلَامِ مِنْ شَيْءٍ وَمَنْ شَهِدَ  
 رَجُلًا يُنَادِي يَا مُسْلِمِينَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی کسی که  
 کند در حالی که غم خواری با مردم مسلمانان نداشته باشد از مسلمانی بخیر نیست و کسی که  
 آگاه شود بر مردی که استغاثه میکند که ای مسلمانان پس اجابت او بخند و بفریاد او نرسد  
 از مسلمانان نخواهد بود و بدان نیز که افضل قربات سعی در تمات ذوی الحجابات  
 و سرور کردن دل مؤمنانست.

بدست آوردن دنیا هنر نیست کسیر اگر توانی دل بدست آر  
 قَالَ آمُرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَيْلِ بْنِ زِبَادَ رَهْ يَا كَمِيلُ مَرَأَهُكَ  
 أَنْ يَرَوْهُ جَوَافِي كَسْبِ الْكَارِمِ وَبَدَّ جَوَافِي حَاجَةً مَنْ هُوَ نَائِمٌ  
 طریقت بخیر نهد دست غفلت نیست بتبذیر و ستاده و دلق نیست  
 ره بخیر دان آراوه کسیر چه استاده دست افتاده کسیر  
 کسی نیک بید ببرد و سرای که نیکی رساند بخلق خدای  
 خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

کلمه نود و سوم  مَنْ لَانَ عَوْدُهُ كَفَّتْ أَعْصَانُهُ  
 کسی که نرم باشد چوب درخت او پر برک باشد شاخه های او یعنی کسی که نرم باشد  
 طبیعت او خوش خلق و تین القول باشد همه کس با او الفت و محبت گیرد پس محبت  
 را عواصم او بسیار شود

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ

و سبب نرمی چوب درخت تازگی و پیرایی او است و شاید واجب بودن درخت  
سبب فرجه‌ی شاخه و پربرک شدن او است بخلاف آنکه می‌بست بر او غلبه کند  
که برگش کم می‌شود و اگر برگ‌های باقی‌مانده اتمامش است است سنجیده باند که باید بود  
از او بریزد و شاخه‌ها محض و ل شود انسان نیز چنین است هر کس که می‌بست  
سودا بر او غلبه کرده لاغر و نحیف و کم دوست می‌باشد بخلاف مردی که باطنی  
و بی‌معنی کلامه علیه السلام قوله

مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلُوبُ الرِّجَالِ حَقَائِدُ  
مَنْ نَالَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ وَقَوْلُهُ أَيْضًا مَنْ لَانَ اسْتِمَالٌ وَقَدْ نَسَا  
نَفَرًا وَمَا اسْتَعِيدَ الْحَزَنُ مِثْلَ الْإِحْسَانِ  
معنی فقره اول هر که نرم شد  
کلمه او واجب است محبت او معنی فقره دوم دل‌های مردم وحشی است پس کسی  
که خوش گرفت و دوستی کرد با آن روی می‌کند بر آن معنی فقره سوم هر که نرم شد  
میل دارد و مرد را بسوی خود و کسی سخت دل شد نفرت دارد و مرد را از خود دور  
چیز نبوده نمیکند از او مثل احسان با او پس ای عزیز با دوست و دشمن  
احسان پیش گیر که دوستان را مهر و محبت بپذیرد و دشمنان را عدوت  
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَتَسَعَوْهُمْ بِأَعْيُنِكُمْ  
یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله با خویشان خود از آل عبدالمطلب فرمود که شما توه

نمیدهد مردم را با اموال خود پس توسعه دهد ایشان را با خلاق خود  
 وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ النَّبَاشَةُ حِبَالُهُ الْمَوَدَّةُ یعنی امیر المؤمنین (ع)  
 فرمود خوشتر دینی دامن مودت است

از این نامور تر محصله مجوی که خوانند خلقت پسندیده خوی  
 بد و زنج برد مرد را خوی رشت که اخلاق نیک آید است انوثت  
 رَوَى الْحَسَنُ عَنْ الْحَسَنِ أَنَّ أَحْسَنَ الْخُسْنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ  
 یعنی روایت کرده حسن بن عرفه از حسن بصری از امام حسن مجتبی علیه السلام  
 که بهترین حسن خلق نیکو است . کلمه نود و چهارم

مَنْ لَمْ يُنْجِ الصَّبْرَ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ (۱) کسیر که نجات ندهد صبر و شکیبایی  
 بپلاک خواهد کرد او را جزع و بیابایی مراد از بپلاکت یا بپلاک و بیوی است یا جزع  
 یا مرد و زیر که جزع سبب از برای برسد است

و فی الحدیث الْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَمَامُ الْخِفَةِ و در حدیث است که بلی  
 بانی نزد بلا تمام محنت است . بدانکه آیات و اخبار بسیار در فضیلت صبر وارد  
 شده و در احادیث است که نسبت صبر با ایمان نسبت سر است بچند و سم  
 دایت است که مؤمنی که مبتلا شود ببلایی و صبر کند از برای او است اجر  
 بزرگتر رسید و قَالَ «افْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ یعنی حضرت  
 امیر المؤمنین (ع) فرمود که افضل عبادت صبر و سکوت و انتظار فرج است .

قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي نَصِيحَةِ مَدْلُكٍ احْسِنْ مِنْ مَبْرُكٍ وَصَبْرُكَ فِي نَصِيحَةِ احْسِنْ مِنْ جَزَعِكَ .

(کلمه نو و نو)

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التَّمَتُّةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ  
 کسی که بگذارد نفس خود را در جایهای تهمت یعنی برود در آن مواضع و نشیند  
 در آنجا تا پس باید ملامت و سرزنش نکند کسی را که بچنان بد باو برود و انانیا  
 گفته اند هر که با بدان نشیند اگر چه طبیعت ایشان در او اثر نکند لکن بطریق  
 ایشان مستقم گردد و اگر تجربات رود از برای نماز گزاردن منسوب شود به خمر  
 خوردن قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اتَّقُوا مَوَاضِعَ التَّمَتُّةِ ابن ابی احمد بد  
 نقل کرده که وقتی آن حضرت بایک از زوجات خود بر رویی از دروازه های  
 مدینه ایستاده بود یکی از صحابه از آنجا بگذشت آن جناب را بان زن آنجا  
 دید سلام کرد و بگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ندان کرد و فرمود  
 فلان این زن فلان زوجه من است عرض کرد یا رسول الله مگر در شما هم  
 چنان می رود که این فرمایش نمودید فرمود

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ بَيْنِ آدَمَ حَجْرِي الدَّمِ بَمَا نَشِيطَانُ مَكِيدٌ  
 در بدن بنی آدم مانند گشتن خون

کلمه نو و نو ششم النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا

مردمان دشمنان چیزند که جاهلند بآن و سببش آنست که جاهل خوف  
 دارد که در محاسنیکه بآن عالمست مباد او را توجیح و تفریع بجهلش کنند یا  
 آنکه چون اهل علم خوض می کنند در چیزی که او جاهل بآن است از این

بخت حقیر می شود و در دیدگان و اذیت می باشد برای او و این اذیت  
از ناحیه علم باور سیده لاجرم با آن علم دشمنست و فی معنی قوله (ع)  
و اجماع سلون لاهل العلم اعداء یعنی نادانان مرا اهل علم را دشمنانند  
(کلمه نود و هفتم)

تَوَدُّ عَلَى يَقِينٍ تَجِبُ مِنْ صَلَوةٍ فِي سَلِّ خُواب شخصی که بر یقین باشد  
بهر است از نماز گزاردن در حال شک . اینکه را وقتی فرمود که شنید  
یکی از خارجیان نماز شب می گذاشت و قرأت قرآن میکرد گویند که به  
آواز حزین آن خارجی این آیه را می خواند می گویند اَمِنْ هُوَ قَابِئُ  
النَّارِ اللَّيْلِ الایه کمیل بن زیاد رحمه الله در خدمت آن حضرت ایستاد  
از خواندن قرآن او آهی کشید حضرت سبب آه از او پرسید عرض  
کرد از صوت حزین این قاری و کاشش من مونی بودم در بدن او  
تا همیشه این کلام حزین را از او می شنیدم فرمود آه کشش و این آرزو  
مهر پس از چندی که واقعه نهروان روی داد آن مرد خارجی بجهنگ آن  
حضرت شد و کشته شد آن وقت آن جناب کمیل را طلبید فرمود  
این مقتول همان قاریست که آرزو میکردی هنوز آن آرزو را نمی بینی  
کرد استغفر الله من کل خطاء یجری علی اللسان و من کلامه (ع)  
کَمْ مِنْ جَانِمٍ لَبَسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ اِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَ كَمْ مِنْ قَاسِمٍ  
لَبَسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ اِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ يَا حَبْدَانُ تَوَدُّ اَلَا كَيْلًا قِيَامُهُمْ

یعنی چه ب روزه داری که نیست از برای او بهره از روزه اش  
جز کسب تشنگی و چه بسیار شب زنده داری که نیست از برای او از  
برخاستن در شب جز بیداری و پنج ای خوشا خواب زیرکان در امر  
آخرت و افطار ایشان .

(کلمه نو و هشتم)

وَاللّٰهُ لَدُنَّيَاكُمْ هٰذِهِ اَهْوَنُ فِي عَيْشِي مِنْ عِرَاقٍ خَيْرٍ فِي بَدَنِ الْجَذْوَمِ  
بخدا سوگند که این دنیای شما خوار تر است در دیدگان من از استخوان  
بی گوشت خوک که باشد در دست صاحب جذام و این نهایت تحقیر  
است از دنیا چه استخوان از هر چیزی قدری خوار تر است مخصوص اگر او  
خوک باشد مخصوص در دست مجذوم باشد که در اینحال هیچ چیز از این  
پلید تر نیست و کسی تامل کند در سیره آن حضرت در حالی که خانه نشین و  
مغلوب از حش بود و در حالی که خلافت و ولایت بانجناب رسید  
یقین می کند که دنیا در نظر آن حضرت همین حال بلکه خوار تر از این  
بود صلوات الله علیه بآی اَنْتَ وَ اُمِّي يَا اَبَا احْسَن يَا اَيُّهَ اللهِ الْعَظَمِيِّ يَا -  
امیر المؤمنین اگر این مقام گنجایش میداشت برخی از زبد آن  
وجود مقدس اشاره میکردم لکن اقول

متی احتاج الی الدلیل

تَحَاكَيْتَ عَنْ رِيحِ فَاُلَمَّخِ خَاطِبٍ بَعْدَ حَكَمِ النَّاسِ أَقْصَرَ قَاصِرٍ

اِذَا طَافَ قَوْمٌ عَلَى الشَّجَرِ وَاصْفَا  
فَكَثُرَ رُكْنِي طَائِفًا وَمَشَارِعِي  
وَإِنْ زَعَرَ الْأَوَّامُ نَكْسًا عِبَادِي  
فَيَكُنْ أَدْنَى سِدْرِي وَوَحَابِي  
(کله نودوهم)

یا بن آدم کن وصی نفسک و اعجل فی مالک ما تؤخر ان یعمل فیہ  
من بعدک ای فرزند آدم وصی خودت وصی خودت باش و عمل کن  
در مال خود آنچه که اختیار میکنی که عمل کنی در آن مال از پس تو پس  
ای عزیز من

خورد و پوش و بنفشه ای بخت سار	بخت می چه داری ز بهر کسان
ز رفعت اکنون بده کار است	که بعد از تو بیرون نه کار است
تو با خود میر تو شمع خوشبین	که شفقت نباید ز زنده و زک
غم خویش و زندگی خور که خویش	پرده پیرداز و از هر صفت
بخوار گی چون مرگشت من	سخار و کسی در جهان پشت من

نایان گفته اند که دو کسی مرفند و حضرت بر دند یکی آنکه داشت و  
از دو دیگر آنکه دانست و نکرد

بنیاد کسی در جهان کو بماند	مگر آن کز او نام نیکو بماند
غیر آنکه ماند پس از وی بجا	پس و بر که و خوان و حاکم
بزرگی کز او نام نیکو نماند	توان گفت با اهل دل کو نماند

(کله نودوهم)



بَابُنْ اَدَمَ مَا كَسَبَتْ قُوَّةَكَ فَاَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ  
 لِقَبْرِكَ ای پسر آدم آنچه انداختی از دهم و دینار زیاده از وقت  
 خود پس تو خزینه داری برای غیر خود از حادث یا وارث و  
 از اینجا است که شاعر گفته

مَالِي اَرَاكَ الَّذِي تَجْمَعُ دَائِبًا	اَلْعُلَّ عَرِيكَ اَلَا اَبَاكَ تَجْمَعُ
تو ایقدر تا مانی بس است	چرفتی جهان جای بگرست
پس از برون و گرد کردن چو	بخوریش از آن کت خور و گرم گو
از این به نصیحت گوید کست	اگر عاقلی یک اشارت بست

تمام شد صد کلام شریفه در ماه صفر سنه یک هزار و سیصد و سی و یک در  
 ایام شهادت سبط اکبر پیغمبر خدا حضرت امام حسن مجتبی علیه  
 السلام و چون در این ایام این رساله تمام شد مناسب دیدم  
 که ختم کنم آن را بذکر موعظه آن حضرت که مناسبت با مقام دارد  
 نیز جناب بن ابی امیه روایت کرده است که در مرض امام  
 حسن علیه السلام بخدمت آن حضرت رفتم دیدم در پیش رو  
 آن جناب طشتی گذاشته بودند و پاره پاره جگر مبارکش در انطشت  
 میریخت گفتم ای مولای من چرا خود را معاصی نمیکنی فرمود ای بنده  
 خدا مرگ را بچیز معاصی میتوان کرد گفتم آتش و آنا الیه راجعون پس  
 بجانب من طفت شد و فرمود که خبر داد ما را رسوخ خدا که بعد از او

و د ازده خلیفه و امام خواهند بود که یازده کس ایشان از فرزندان علی  
علیه السلام و فاطمه باشند و همه ایشان بتبع یا بزرهر شهید شوند پس  
طاقت را از نزد آن جناب برداشتند آنجناب گریست من عرض  
کردم یا بن رسول الله مرا سوخته کن

قَالَ نِعْمَ اسْتَمِدَّ لِسَفِيكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ

فرمود که میت ای سفر آخرت باش و توشه آن سفر را پیش از رسیدن  
اجل تحصیل نما و بدانکه تو طلب دنیا می کنی و مرگ تو را طلب می  
کند و بار کن ازده روزی را که هفت روز نیامده است بر روزی  
که در آن هستی و بدانکه هر چه از مال تحصیل نمائی زیاده از قوت  
خود در آن بهره نخواهی داشت و خزینه دار دیگران خواهی بود و بدانکه  
در حلال دنیا حسابست و در حرام دنیا عقاب و مرکب شهادت آن  
شدن موجب عقابست پس دنیا را در نزد خود بهتره مرداری دان  
از آن بگیر مگر بقدر آنچه تو را کافی باشد که اگر حلال باشد نزد  
درزیده باشی و اگر حرام باشد وزری و گناهی نداشته باشی و  
از این نوع مرعط فرمود تا آنکه نفس مقدسش منقطع شد و در  
مبارکش زرد گردید پس حضرت امام حسین علیه السلام با اسود  
ابن ابی الاسود از در در آمد برادر بزرگوار را در بر گرفت و سر مبارکش  
را بامیان دو دیدگانش پیوست و نزد او نشست و راز بسیار

با یکدیگر گفتند و امام حسن علیه السلام امام حسین را دقتی خود گردانید  
 و اسرار و وایع امامت را بوی سپرد و روز خیمه آخر صفر سال  
 پنجاهم هجری بسن چهل و هفت وفات یافت و در بقیع مدفون شد  
 و تاریخ ۲۴ ذیحجه احرام سال ۱۲۶۷ هجری قمری درین سال

پایان یافت بعون الله



چون این کتاب شریف مورد پسند و استقبال عموم قرار گرفت الحق بهم  
 کتابت نفیس لذا اینجانب را لحاظ خدمت برادران دینی خود در صد  
 برآدم این کتاب را بطوریکه مشهود است کلمات مولای متقیان را با خط  
 نسخ و شرح آن را نستعلیق و با دقت کامل در تصحیح آن نوشته و با کاغذ  
 اعلی و مرغوب چاپ و در دسترس همگی قرار دهم تا بدینوسیله اینجانب  
 از دعای خیر فراموش نفرماید. اقل اسباب سید محمود کتبی

گزار ساز ای صبیح الصبایان تهران



ع ۳۹۴ نیشنل

Fi

075560

**DUE DATE**

574

8039E 20		1975/26	
2340			
163/10			
NO.	DATE	NO.	